

وهابیت و مذاهب اسلامی

نخستین گام در بررسی و نقد اندیشه ی وهابیت، تبیین نقطه ی انحراف این نحله از جامعه ی اسلامی است. به عبارت دیگر، آیا وهابیت فرقه ای فقهی در کنار دیگر فرقه های اهل سنت (حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی) است؟ آیا می توان وهابیت را یکی از مذاهب کلامی اهل سنت، در کنار مذاهبی همچون اشعریه، ماتریدیه و معتزله دانست؟ پیش از پاسخ به این پرسش ها، باید به این نکته اشاره کرد که شکی نیست آن چه به وهابیت

تشخص می دهد، دیدگاه های کلامی و اعتقادی آن است. به عبارت دیگر، تفاوت های وهابیت با دیگر مذاهب اسلامی را باید در دل مباحث کلامی و اعتقادی جست. شبهات وهابیت نیز پیش فرض های اعتقادی دارد و هرچند گاهی در قالب گزاره های فقهی مانند احکام حلال و حرام بیان شده است، اما ریشه یابی آن ها در عرصه ی فقه و دیگر علوم اسلامی، به بی راهه رفتن است. اما با وجود ماهیت اعتقادی وهابیت

، هرگز نمی توان آن را مکتبی در کنار دیگر مکاتب کلامی اهل سنت قرار داد؛ زیرا هنگامی یک مکتب در کنار مکاتب دیگر قرار می گیرد که در مبانی و اصول، قدر مشترکی داشته باشند؛ اما اگر مکتبی پیروان دیگر مکاتب را کافر و مشرک بداند و بر اساس آن، جان و مال و نوامیس آن ها را مباح بشمارد، دیگر قدر مشترکی برای گفت و گو و تعامل میان آن اندیشه و دیگر مذاهب یک دین باقی نمی ماند. مکتب وهابی، قدر مشترکی را برای گفت و گو با دیگر مذاهب اسلامی باقی نگذاشته و با شمشیر تکفیر، آن ها را از قلمرو دین خارج کرده است. برادر بنیان گذار وهابیت - سلیمان بن عبدالوهاب - پس از این که حکم به کفر را منوط به قدرت تبیین و علم بالا می داند و وهابیان را از نظر علمی مناسب حکم تکفیر نمی شمارد، می گوید: «... شما کسانی را تکفیر می کنید که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر گرامی اسلام شهادت می دهند؛ نماز به پا می دارند؛ زکات می پردازند و در رمضان روزه می گیرند. درحالی که به خدا، ملائکه و کتب آسمانی و پیامبران الهی ایمان دارند و حج به جا می آورند، شما آنان را کافر می پندارید و سرزمین های آنان را دارالحرب (سرزمین جنگی) می شمارید (1)». این در حالی است که دیگر مذاهب اسلامی، پیروان مذاهب دیگر را به کفر

و ارتداد نرانده اند و پس از آن، به اباحه ی خون و مال و ناموس آنان حکم نکرده اند. در میان امامان مذاهب اسلامی، هرگز چنین چیزی دیده نمی شود و این نگرش، تنها به خوارج و وهابیت اختصاص دارد.

به جز وهابیت، در طول تاریخ اسلام، تنها خوارج بودند که چنین رویکردی را در پیش گرفتند. خوارج، هرچند ابتدا چون غده ای در جهان اسلام رشد کرد، اما پس از چندی رو به افول نهاد و هرگز توسط دیگر مذاهب اسلامی به منزله ی یک مذهب اسلامی پذیرفته نشد. همان گونه که اندیشه ی خوارج دوام نیاورد و شاخه ی اصلی آن در همان سده های نخستین اسلام از میان رفت، مکتب سلفی گر نیز چنین سرنوشتی داشته است.

۱- سلیمان بن عبدالوهاب النجدی، «الصوائق الالهیه فی الرد علی الوهابیه»، فصل اول، ص ۲۰.

ابن تیمیه در میان مسلمانان، تا پیش از فتنه ی وهابیت، پیروی نداشت (1). امروز نیز پیوند میان دین و قدرت، وهابیت را زنده نگاه داشته است. مکتب وهابیت هرگز نتوانسته است جای خود را در میان مسلمانان باز کند و تنها شبهات وهابیت است که توسط رسانه ها و بر بال امواج ماهواره ای و با دلارهای نفتی و استفاده ی ابزاری از حرمین شریفین و حمایت های استعمار، ذهن مسلمانان را آشفته کرده است. در طول تاریخ وهابیت، مردم هیچ یک از مناطق زیر سلطه ی این فرقه، با اشتیاق و در پی دعوت وهابیت، به این آیین نگرویده اند و تنها قدرت شمشیر، آنان را به اطاعت واداشته است. سی سال جنگ میان درعیه - نخستین پایتخت آل سعود - و ریاض که تنها هفت کیلومتر با آن فاصله داشت و فتح آن پس از به جای گذاشتن چهار هزار قربانی، نشانه ی چنین وضعیتی است (2).

انحراف اصلی وهابیت از نظراعتقادی، تصرف و تحریف در برخی از آموزه های اعتقادی مسلمانان است. وهابیت با تحریف در این مفاهیم اسلامی، بسیاری از اعمال مقبول مسلمانان را مصداق

شرک، کفر و بدعت دانسته است و در پی آن، حکم به کفر و شرک مسلمانان و اهل قبله داده و همانند خوارج، خون و مال و نوامیس آنان را مباح شمرده است (3).

بنابراین، نقطه ی عزیمت نقد و بررسی اندیشه ی وهابی، نقد و بررسی تحریف ها و تصرفاتی است که این مکتب در مفاهیم کلامی مسلمانان ایجاد کرده است. پس ناگزیر

۱- البته همان گونه که در جلد اول این مجموعه نیز گفته شد، حتی ابن تیمیه نیز مانند محمد بن عبدالوهاب و پیروان وی، مسلمانان را کافر و مهدورالدم نخواند و به جهاد با مسلمانان فتوا نداد.

۲- علل رشد وهابیت و پیوند آن با قدرت، در جلد اول این مجموعه به تفصیل بیان شده است؛ ر. ک: همین مجموعه، ج ۱.

۳- البته امروزه وهابیان برای خروج از انزوا، گاه می کوشند با دیگر مذاهب اسلامی هم گرایی ایجاد کنند. آن ها دشمنان خود را با توجه به خطر، اولویت بندی کرده اند. امروز بیش ترین تلاش آنان مبارزه با شیعه است؛ اما اگر روزی از خطر شیعه احساس امنیت کنند، بی شک، لبه ی تیز دشمنی هایشان به سوی دیگر مذاهب اسلامی نشانه خواهد رفت؛ چنان که تاریخ شاهد این مدعاست.

مبحث را باید در حوزه ی کلام و عقاید پی گرفت و با نگاهی تطبیقی، جنبه های انحرافی این مکتب را آشکار ساخت.

مذاهب کلامی در اسلام

دین مبین اسلام در منطقه ای ظهور کرد که عقاید و باورهای مردم آن بسیار متنوع و گوناگون بود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در توضیح اوضاع و احوال دوره ی جاهلیت می فرماید:

...تا این که خداوند سبحان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را برانگیخت... و مردم در آن روز دارای مذهب های متشتت و بدعت های زیاد و رویه های مختلف بودند. گروهی خداوند را به خلقت تشبیه می کردند؛ و برخی در اسم او تصرف می نمودند؛ و جمعی به غیر او

اشاره می کردند؛ پس خداوند به وسیله ی آن حضرت، مردم را از گمراهی رهایی داد و به سبب او آنان را از نادانی نجات داد(2)».

در چنین شرایطی، اسلام ظهور کرد و قرآن، نخستین متن کلامی است که به تبیین، استدلال و دفاع از آموزه های اعتقادی مسلمانان می پردازد(3).

ص: ۳۴

۱- مرتضی مطهری، «آشنایی با علوم اسلامی»، ج ۲، ص ۲۱.

۲- سیدرضی، «نهج البلاغه»، شرح فیض الاسلام، ج ۱، ص ۳۶؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- مرتضی مطهری، «مجموعه آثار»، ج ۱۴، ص ۴۵۳.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز از یک سو باید از آموزه های دینی در برابر مشرکان و ادیان دیگر مانند مسیحیت و یهود دفاع می نمود و از سوی دیگر، نومسلمانان را با مباحث علمی آشنا می کرد. مرحوم طبرسی به بسیاری از مناظرات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با مجوس، یهودیان و مسیحیان اشاره کرده است(1). باین حال، ویژگی این دوره، محوریت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و مقبولیت عام حضرت در میان مسلمانان بود؛ به گونه ای که شبهات و مشکلات مردم با مراجعه به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حل می شد و مسلمانان نیز چون به نبوت آن حضرت ایمان داشتند، سخنانش را به گوش جان می پذیرفتند. هم چنین مسلمانان به سبب نزول تدریجی اسلام و معارف آن، هماره چشم به آینده و آموزه های جدید اسلامی داشتند.

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و گسترش جغرافیایی اسلام، مسلمانان با شرایط جدیدی روبه رو شدند. از یک سو باید مردمان سرزمین های جدید را که سال ها با فرهنگ و دین بومی خود خو گرفته بودند، با معارف اسلامی آشنا می کردند و از سوی دیگر، با

شبهات و عقاید باطلی که به علت ارتباط فرهنگی با جوامع دیگر به جهان اسلام وارد می شد، مقابله می کردند.

هم چنین در دوره ی پس از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله جریان های انحرافی اعتقادی نیز جهان اسلام را از درون رنج می داد. فتنه های خوارج و مرجئه ماهیتی اعتقادی داشتند و مبارزه با این اندیشه های انحرافی نیاز به علم کلام را دوچندان می کرد. این عوامل سبب شد ضرورت پیدایش علم کلام، به ویژه کارکرد استدلالی و دفاعی آن، در میان مسلمانان به شدت احساس شود.

در این میان، نخستین شخصیتی که ضرورت علم کلام را احساس کرد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. بسیاری از فرازهای خطبه های آن حضرت، در زمینه ی توحید،

. - ۱ احمدبن علی طبرسی، «الاحتجاج»، ج ۱، ص ۲۵ تا ۳۷.

صفات، (1) جبر و اختیار، و دیگر آموزه های اعتقادی اسلامی است (2). هم چنین مناظره های بسیاری میان حضرت و مخالفان ایشان انجام شده است. مناظره ها و گفت و گوهای حضرت در زمینه ی مسأله ی خلافت نیز شایسته ی توجه است. هم چنین در همان زمان، افرادی همانند ابن عباس، عبدالله بن عمر و بسیاری از صحابه، در برابر مخالفان به بحث و گفت و گوهای اعتقادی مشغول شدند؛ مباحثی که در زمان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سابقه نداشت و شرایط پیش آمده، صحابه و پس از ایشان، تابعین و تابعین تابعین را وامی داشت تا به این مباحث بپردازند. بیهقی در کتاب «الاسماء والصفات» بسیاری از مناظره های صحابه و استدلال های کلامی آنان را آورده است (3). هم چنین کتاب های بسیاری با عنوان ملل و نحل یا فرق و مذاهب، به جریان های موجود کلامی در سده های نخستین اسلامی اشاره کرده اند (4). مباحثی همچون صفات و اسما، قضا و قدر، جبر و اختیار، حدوث و قدم قرآن، دامنہ ی نفوذ نقل و عقل، امامت و خلافت، و... از جمله مباحثی بودند که مسلمانان به طبع آزمایی در آن ها پرداختند و قرائت های مختلفی را شکل دادند (5).

۱- اسید رضی، «نهج البلاغه»، خطبه ی ۱۵۲.

۲- در فصل های آینده، برخی از تبیین های کلامی امیرالمؤمنین علیه السلام بیان خواهد شد. برای نمونه، ر. ک: همین کتاب، فصل ۲.

۳- احمد بن حسین بیهقی، «الأسماء والصفات»، تعلیق محمد زاهد الکوثری.

۴- در این زمینه، می توان به این کتاب ها اشاره کرد: ابوالحسن اشعری، «مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین»؛ شیخ مفید، «اوائل المقالات»؛ ابن عبدالرحمن ملطی، «التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع»؛ عبدالقاهر بغدادی، «الفرق بین الفرق»؛ طاهر بن محمد اسفراینی، «التبصیر فی الدین»؛ عبدالکریم شهرستانی، «الملل والنحل»؛ جعفر سبحانی، «بحوث فی الملل والنحل»؛ و...

۵- برای آشنایی با کسانی که در سه سده ی نخستین اسلامی به مباحث کلامی روی آوردند،

ر. ک: «بیان أن من السلف من اشتغل بعلم الکلام»، واقع در پایگاه اینترنتی : http://www.sunna.info/books/ilm_al_kalam_sunna_8.

با توجه به آن چه گفته شد، علم کلام پیشینه ای به بلندای تاریخ اسلام دارد و هرگز نمی توان دوره ای را یافت که مسلمانان به این علم نپرداخته باشند. به همین دلیل، همان گونه که مذاهب اسلامی از نظر فقهی به فرقه های مختلفی مانند حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی و شیعه تقسیم می شوند، از نظر کلامی نیز مکاتب مختلفی وجود دارد. مذاهب کلامی در جهان سنی، به مکاتب اعتزال، اهل حدیث، اشاعره، ماتریدییه، طحاویه، و جریان های معاصر مانند نوأشعریان و نومعتزلیان تقسیم می شوند. مکتب کلامی شیعیان نیز به امامیه یا عدلیه معروف است که دو فرقه ی زیدیه و اسماعیلیه نیز به آن انتساب دارند (1).

علم کلام و وهابیت

در حالی که علم کلام یکی از باسابقه ترین علوم اسلامی است، وهابیان به شدت با آن مخالفند و آن را محکوم می کنند. دشمنی و مخالفت وهابیان با علم کلام، ریشه در اندیشه های روش شناختی و معرفت شناسی آنان دارد. مهم ترین عاملی که آنان را به مخالفت با علم کلام کشاند، نقل گرایی در حوزه ی روش شناسی، و حدیث گرایی در حوزه ی معرفت شناسی

بود (2). به عبارت دیگر، عقل بااین که یکی از روش های اصلی در علم کلام است، در اندیشه ی وهابی اعتبار ندارد و به همین دلیل، علم کلام نیز پیرو ماهیت عقلانی آن، نزد وهابیت نکوهش می شود.

۱- برای آشنایی آسان با مذاهب کلامی، ر. ک: جعفر سبحانی، «بحوث فی الملل والنحل، دراسة مقارنة فی المذاهب الاسلامی»؛ رضا برنجکار، «آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی»؛ و علی ربانی گلپایگانی، «فرق و مذاهب کلامی».

۲- مبانی فکری سلفیه و وهابیت، در جلد یک همین کتاب - تبارشناسی - ص ۴۱ تا ۵۵، به تفصیل بررسی شده است.

ریشه ی مخالفت با علم کلام، به دوران اهل حدیث باز می گردد. گزاره هایی در مخالفت با علم کلام به احمد بن حنبل نسبت داده می شود که بیش تر ناظر به جدال های میان معتزله و اهل حدیث است (1).

ابن تیمیه نیز متکلمان را متهم می کند که قول خَلَف را بر قول سلف برگزیده اند و این امر موجب نادانی دوچندان آنان شده است؛ (2) غافل از این که خود سلف نیز با توجه به شرایط زمان خود، به علم کلام روی آوردند. وی می گوید:

«حیران ترین مردم در هنگام مرگ، اصحاب کلام هستند و...»؛ (3)

این در حالی است که در جهان اسلام اندیشمندان بزرگ کلامی بسیاری ظهور کرده اند. ابوالحسن اشعری کتابی با عنوان «استحسان الخوض فی علم الکلام (4)» دارد و کتاب «اللمع (5)» او سرشار از استدلال های کلامی و عقلی است؛ و تقریباً تمامی اهل سنت، پیرو مذهب اشعری اند. پس از اشعری، ابومنصور ماتریدی و ابوجعفر طحاوی گام های بلندتری در تعدیل دیدگاه اشعری، و عقلانی کردن عقاید برداشتند.

در این میان، ابن حنبل هم که مخالف با کلام بود، خود به نوعی درگیر مباحث کلامی شد؛ برای نمونه، کتاب های او با عنوان های «الرد علی الزنادقة والجهمیة» و «السنة» ماهیتی

کلامی دارند؛ همچنین کتاب «الفقه الاکبر» ابوحنیفه، کتابی کلامی است که شرح های بسیاری بر آن نوشته شده است. از شافعی نیز کتابی با عنوان «الرد علی اهل

۱- برای آگاهی بیش تر، ر. ک: همین مجموعه، ج ۱، سلفی گری و وهابیت تبارشناسی، ص ۱۶۹ تا ۱۷۱. در جلد نخست گفته شد: شواهد بسیاری هست که احمدبن حنبل به مباحث کلامی پرداخته است و این موضوع، مخالف با چیزی است که به وی نسبت داده می شود.

۲- احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، «رسائل حمویه»، ص ۴ و ۵.

۳- همان، ص ۷.

۴- ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، «رسالة استحان الخوض فی علم الکلام».

۵- ابوالحسن الاشعری، «اللمع فی الرد علی اهل الزيغ والبدع».

الاهواء» نام برده شده که به دست ما نرسیده است (1). حتی بغدادی، ابوحنیفه و شافعی را نخستین متکلمان از میان فقیهان می داند (2). به نظر می رسد، هم عصری افرادی مانند ابن حنبل با جریان های افراطی معتزله سبب موضع گیری های آنان در برابر متکلمان شده باشد. گروهی از پیروان احمدبن حنبل، در سده های بعد نماینده ی چنین دیدگاهی شدند. در همین راستا، ابن قدامه ی حنبلی کتابی با نام «رسالة فی تحریم النظر فی علم الکلام» نگاشته است (3). این گروه، تقلید در اصول اعتقادات را نیز جایز می دانستند.

امام الحرمین جوینی می گوید:

«کسی در میان مسلمانان قائل به تقلید نیست؛ به جز حنابله (4).»

امروزه وهابیان مهم ترین نماینده ی جریان نقل گرا، و در نتیجه، مخالف علم کلام هستند. محمدبن عبدالوهاب در خصوص تکفیر متکلمان ادعای اجماع می کند (5) و این قول را به ذهبی، دارقطنی و بیهقی نسبت می دهد؛ درحالی که چنین نسبتی باطل است و ایشان خود از متکلمان بزرگ هستند. ذهبی در کتاب «النبلاء» شرح حال بسیاری از متکلمان را آورده و

هیچ یک را تکفیر نکرده است؛ هرچند با توجه به دیدگاه های خود، به نقد برخی از اندیشه های آنان پرداخته است.

وهابیان هرگونه رأی و نظر را در مسائل اعتقادی حرام می دانند و در تفسیر متون دینی، به ظواهر کتاب و سنت و عمل صحابه بسنده می کنند و حتی پرسش درباره ی

۱- عبدالقاهر بغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۲۶۲.

۲- همان، ص ۳۶۳.

۳- البته باید به این نکته نیز توجه داشت که پیروان مکتب حنبلی، به سبب مبانی خاص خود، کم تر از پیروان دیگر مذاهب اسلامی هستند؛ وهابیان نیز هرچند خود را حنبلی می خوانند، با اندیشه ی حنابله فاصله ی بسیاری دارند.

۴- امام الحرمین جوینی، «الارشاد الی قواطع الادله»، ص ۲۵.

۵- گردآوری عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، «الدرر السنیة»، ج ۱، ص ۵۳.

مسائل اعتقادی را بدعت می شمارند. بیش ترین تلاش آنان تدوین احادیث مربوط به مسائل اعتقادی، تبویب آن ها، شرح واژه های مشکل و ذکر سند آن ها می باشد(1).

چنان که گفته شد، این اندیشه درنقل گرایی آن ها ریشه دارد. نقل گرایی نیز سلف گرایی ایشان را به دنبال دارد. به عقیده ی آنان، از آن جاکه فهم سلف بهتر از فهم ماست، آن ها دین را از ما بهتر فهمیده اند و ما باید گام به گام به دنبال آن ها باشیم؛ هرچا آنان سکوت کرده اند، ما نیز باید سکوت کنیم. به عبارت دیگر، گویا آنان سلف را یکی از منابع تشریع می دانند و بر این باورند که سلف هرگز در علم کلام وارد نشده است و ما نیز نباید وارد شویم؛ اما از این نکته غافلند که اولاً صحابه و تابعین، خود به مباحث کلامی پرداخته اند؛ ثانیاً مباحث کلامی با توجه به شبهاتی که در زمان های بعد وارد اسلام شد، تطور یافت و با توجه به بحران های به وجودآمده رشد کرد؛ چنان که حتی افرادی همانند احمد بن حنبل نیز ناگزیر به نظریه پردازی در این زمینه شدند. به گفته ی شیخ محمد کوثری، علم کلام در پی تغییر اصول عقاید

مسلمانان نیست؛ بلکه آن چه تغییر کرده است، روش های دفاع از اسلام است که متناسب با دشمنان و شبهات جدید است (2).

نکته ی دیگر این که صحابه، تابعین و تابعین تابعین - که وهابیان معتقدند در سه قرن نخست اسلامی می زیسته اند - دیدگاه های مختلفی داشتند؛ بنابراین، تمسک به سلف، با توجه به اختلافات و تنوع دیدگاه های ایشان در ابعاد مختلف، چه گونه ممکن است ؟ سلف بر اساس احساس تکلیف و وظیفه، و متناسب با فضای اعتقادی و دینی خود به استدلال و دفاع، و پاسخ به شبهات پرداختند؛ امروزه نیز عالمان دین چنین رسالتی برعهده دارند (3).

۱- محمد محمود کالو، «مناهج البحث عند علماء الكلام قديماً وحديثاً»، موجود در پایگاه

اینترنتی. www.muhammdkalo.jeeran.com :

۲- محمد زاهد الکوثری، «بيان زغل العلم والطلب»، ص ۲۲.

۳- برای آشنایی با مفاهیم سلف، سلفی و سلفی گری، و نیز دیدگاه های آنان، ر. ک: همین مجموعه، ج ۱، بخش اول: سلفی گری.

این در حالی است که صالح بن فوزان، از علمای هیأه الکبار العلمای عربستان، علم کلام را زاییده ی قرون متأخره می شمارد و می گوید: اصلاً کلام در زمان قرون اولیه (سلف) وجود نداشته است (1). وی فتوای تحریم علم کلام را - که در حقیقت، علم عقاید است - صادر می کند (2).

هم چنین خود سلفی ها، باوجود اعتقاد به حرمت ورود به علم کلام، در این حوزه وارد شده اند. دیدگاه های محمدبن عبدالوهاب در کتاب «کشف الشبهات» و «رسالة التوحيد»، و استنتاج های وی، رنگی کاملاً کلامی دارد. شروحاتی که بر کتاب های وی نگاشته شده است و توضیحات و تقسیماتی که پیرامون مبانی اعتقادی وهابیت ارائه شده و اساساً اندیشه ی نو و بدعت آمیزی که وهابیت شکل داده است، همه رنگی کلامی دارد. به گفته ی قرضاوی:

«این گروه، منکر علم کلام و مجادلات آن هستند؛ درحالی که با گفته های خود، علم کلام جدیدی را دامن می زنند(3)».

احتمال دیگری که وجود دارد، عدم فهم آنان درباره ی ماهیت کلام است؛ چنان که از برخی منابع آنان استفاده می شود. به گمان گروهی از وهابیان، علم کلام، صرفاً استدلال های عقلی را هرچند با کتاب و سنت مخالف باشد، دربرمی گیرد؛ (4) درحالی که گفته شد، علم کلام هرگز تک روشی نیست و از روش های مختلف برای اثبات گزاره های دینی استفاده می کند و رسالت سنگین دفاع از عقاید و پاسخ به شبهات را بر عهده دارد.

۱- صالح بن فوزان، فایل صوتی در پایگاه اینترنتی رسمی وی :

www.alfawzan.ws/node/3731.

۲- مرکز الفتوی، اسلام وب، www.islamweb.net، شماره ی فتوا: ۱۲۱۰۳.

۳- یوسف قرضاوی، «الصحوة الاسلامیة بین الاختلاف المشروع والتفرق المذموم»، ص ۷۷.

۴- ابواسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری الهروی، «علم العقائد القائم على الادلة العقلية فقط: ذم الکلام واهله.»

هم چنین آنان، گاه علم کلام را مترادف فلسفه می دانند و از آن جاکه به شدت با فلسفه مخالفند، علم کلام را نیز نکوهش می کنند؛ درحالی که میان فلسفه و علم کلام، تفاوت های بنیادین وجود دارد.

باین حال، هرگز نباید فراموش کرد که در جهان اسلام، صرفاً سلفیان افراطی هستند که با علم کلام و مباحث اعتقادی مخالفند و دیگر مسلمانان در مقابله با شبهات و دفاع از دین و تبیین آموزه های آن، از این علم بهره می برند. افرادی همانند «باقلانی»، «قاضی ایجی»، «ابن فورک»، «خواجه نصیرالدین طوسی» و «شیخ مفید» از چهره های شناخته شده در این عرصه هستند(1).

از سوی دیگر، خروج عقل از حوزه ی عقاید و معارف کلامی، سبب می شود که حتی فرد پژوهشگر نیز ایمان خود را بر یقینی جوشیده از عقلی که خداوند در نهاد انسان به ودیعت نهاده است، استوار نسازد. پی آمدهای ناگوار به کار نبردن عقل در مباحثی مانند صفات خبری، سبب می شود که خداوند تا حد یک جسم و موجود مادی تنزل یابد؛ درحالی که چنین وضعیتی با ساحت کبریایی حضرت حق کاملاً در تضاد است (2). با این حال، ماهیت ادعاهای این مکتب، با وجود همه ی مخالفت های آن با علم کلام، رنگی کلامی دارد و ناگزیر باید در همین فضا به نقد و بررسی آن ها پرداخت.

۱- برای آشنایی با جایگاه علم کلام در میان اهل سنت، ر. ک :

www.sunna.info/books/ilm-al-kalam.php.

۲- در فصل های آینده، مشبهه بودن و مجسمه بودن وهابیت - که ناشی از نگاه ظاهرگرایانه ی آن هاست - به تفصیل بررسی خواهد شد.

توحید و شرک

وهابیت با تغییر و تصرف در مفهوم کلیدی توحید، بسیاری از آموزه های اسلامی را نادرست می شمارد. قرائت افراطی و تحریف آمیز از توحید، موجب شده است که وهابیان تمامی مسلمانان را به دلیل اعتقاد به مسائلی مانند توسل، شفاعت و زیارت، مشرک بشمارند. هم چنین برخی از اعتقادات آنان در این حوزه، که ریشه در ظاهرگرایی ایشان دارد، سبب شده است راه تاریک تجسیم و تشبیه خداوند به موجودات مادی را درپیش گیرند و حتی کسانی را که قائل به تأویل در صفات خبری هستند، کافر قلمداد کنند. ازاین رو برای شناخت عقاید وهابیت و مرزهای آن با اندیشه ی مسلمانان، ناگزیر باید سخن را از مهم ترین رکن اسلام که همان توحید است، آغاز کرد. در این فصل و چند فصل آینده، ابتدا پیرامون مفهوم و انواع توحید سخن گفته، سپس قرائت بدعت آمیز وهابیت از توحید و شرک بررسی و نقد خواهد شد.

وهابیت و توحید الوهی (عبادی)

- ۱ مقدمه

در فصل های گذشته گفته شد، توحید در نگاه وهابیت به سه قسم تقسیم می شود: «توحید اسماء و صفات»، «توحید ربوبی» و «توحید الوهی». توحید اسماء و صفات و نیز توحید ربوبی، در فصل های پیشین نقد و بررسی شدند. در این فصل، توحید الوهی را از نگاه وهابیت بررسی خواهیم کرد. قرائت بدعت آمیز وهابیت از توحید الوهی سبب شده است که آنان همه ی مسلمانان را مشرک بشمارند. آنان با تضییق دایره ی توحید در حوزه ی عبادت، خون، مال و نوامیس مسلمانان را مباح شمرده اند. در این فصل، اندیشه ی وهابیت را در زمینه ی توحید الوهی بررسی خواهیم کرد و در فصل بعد به تبیین دیدگاه مسلمانان در این حوزه خواهیم پرداخت.

- ۲ وهابیت و توحید الوهی

توحید الوهی همانند توحید ربوبی، در اندیشه ی ابن تیمیه ریشه دارد. ابن تیمیه در کنار توحید اسماء و صفات و توحید ربوبی به توحید الوهی اشاره می کند. به عقیده ی وی، همه ی انسان ها - اعم از مشرکان - در حوزه ی توحید ربوبی موحدند؛ (1) اما آن چه مشرکان را از مسیر توحید خارج کرده است، صرفاً شرک در الوهیت است (2). به عقیده ی وی:

«توحیدی که خداوند به آن دستور داده، توحید در الوهیت است که خود متضمن توحید در ربوبیت نیز می باشد؛ بدین معنی که تنها خداوند عبادت شود و به وی شرک ورزیده نشود که تمام دین از خداوند است (3)»

به گفته ی وی، توحید در ربوبیت به تنهایی مانع کفر نیست و کفایت نمی کند (4). پیامبران نیز صرفاً برای دعوت به توحید الوهی مبعوث شده اند (5).

محمد بن عبدالوهاب نیز به پیروی از ابن تیمیه، چنین نگرشی را در پیش گرفته است (6). به گفته ی او:

«پیامبر با مشرکان جنگید تا دعا، نذر، ذبح و استغاثه تنها برای خداوند بوده و تمامی انواع عبادات برای او باشد، و دانستی که اقرار آن ها به توحید در ربوبیت، آنان را به اسلام وارد نکرد. خون و مال آن ها به سبب شفاعت خواستن و توسل به بت ها برای نزدیکی به خدا مباح شد. اکنون توحیدی را که پیامبران به آن دعوت کرده اند، شناختی؛ چیزی که مشرکان از اقرار به آن خودداری کردند(7)».

۱- ر. ک: همین کتاب، فصل ۶ و ۷. چنان که در فصل گذشته بیان شد، با توجه به آیات قرآن، مشرکان اقوام گذشته و مشرکان پیش از اسلام، هرگز در زمینه ی توحید ربوبی موحد نبوده اند.

۲- احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، «درء التعارض بین النقل والعقل»، ج ۹، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۳- همو، «منهاج السنه»، ج ۳، ص ۲۸۹ تا ۲۹۰.

۴- همو، «اهل الصفوة»، ص ۳۴.

۵- همو، «درء التعارض بین النقل والعقل»، ج ۹، ص ۳۴۴.

۶- محمد بن عبد الوهاب، «کشف الشبهات»، ص ۱۳.

۷- همان، ص ۱۶.

وهابیان، توحید الوهی را با توحید عبادی مترادف شمرده اند. الوهیت در فرهنگ وهابیت به عبادت معنا شده است (1). به گفته ی فوزان:

«به این نوع از توحید، توحید عبادی گفته می شود(2)».

اما مفهوم توحید عبادی وهابیان، با آن چه مسلمانان دیگر از این توحید می فهمند، متفاوت است. وهابیان مفهوم عبادت را بسیار گسترده می پندارند و به جز اعمالی همانند نماز، روزه، زکات، حج و راست گویی، اموری همچون مطلق نذر، ذبح، کمک خواستن، استعانت و توسل را

به هر صورت و نیتی که انجام شود، مصداق عبادت می شمارند و در نتیجه، انجام آن را برای غیر خدا شرک می شمارند(3).

پیش از وهابیان، ابن تیمیه درباره ی اشاعره و علمای کلام اسلامی گفته بود:

۱- صالح بن فوزان، «الارشاد الی صحیح الاعتقاد والرد علی اهل الشرک والاحاد»، ص ۱۸.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۰.

«آنان از توحید اصلی که همان توحید الوهی و توحید اسماء و صفات است، خارج شدند و جز توحید ربوبی چیزی را نشناختند و آن عبارت بود از اقرار به این که خداوند خالق همه چیز و مدبر آن هاست(1).»

وهابیان حتی به این مقدار بسنده نکردند و نه تنها مسلمانان را مشرک قلمداد نمودند، بلکه محمد بن عبدالوهاب شرک آن ها را شدیدتر از مشرکان شمرده و به همین سبب، خون، مال و ناموس آنان را همانند مشرکان پیش از اسلام، مباح دانسته است(2).

چنین دیدگاهی، وهابیت را به بهترین عامل استعمار در جهان اسلام تبدیل کرده است؛ زیرا هیچ فرقه ی انحرافی همانند وهابیت، بر روی مسلمانان تیغ نکشیده و اهداف استعمار را پیاده نکرده است. وهابیت با توجه به موقعیت جغرافیایی آن و استیلای وهابیان بر حرمین شریفین از یک سو، و دشمنی آنان با همه ی مسلمانان

از سوی دیگر، بهترین گزینه برای ایجاد نفاق، تفرقه و دشمنی در میان مسلمانان است. بنابراین، بی جهت نیست که استعمار انگلستان و پس از آن آمریکا، با تمام توان از این فرقه ی انحرافی، به لحاظ مالی و نظامی حمایت می کنند(3).

شاید چنین تصور شود که نگاه افراطی وهابیت به توحید الوهی، برای کفار واقعی مانند آمریکا و صهیونیسم نیز خطرناک است؛ اما تاریخ نشان داده است که هرگز وهابیت تیغ خود را به

سوی کفار واقعی همچون صیهونیست ها و صلیبیون نشانه نرفته است؛ بلکه به طور مستقیم، سینه ی مسلمانان را هدف قرار داده است. به همین سبب در طول تاریخ، همواره مسلمانان قربانی اندیشه های افراطی وهابیان و کفار حامیان اصلی این جریان انحرافی بوده اند.

۱- احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، «منهاج السنه»، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲- محمد بن عبدالوهاب، «کشف الشبهات»، ص ۳۲ و ۳۳.

۳- ک: همین مجموعه، ج ۱، فصل پانزدهم.

از سوی دیگر، چنین قرائتی از توحید، بهانه ی خوبی برای کشتارها، ویرانی ها و تجاوز به سرزمین های دیگر، در اختیار آل سعود قرار داد و آنان نیز با سنگ دلی تمام، جان و مال و ناموس مسلمانان را پایمال کردند(1).

۳- واژه شناسی توحید الوهی

«الوهیت»، مصدر صناعی «اله یأله» می باشد. در لغت، «اله» بر وزن فعال، مصدر به معنی اسم مفعول - مألوه - یعنی معبود به کار رفته است؛ (2) نظیر امام به معنی «مؤتم به»، (3) یعنی کسی که پی روی می شود. البته به عقیده ی برخی، مصدر صناعی اله، الهیه می شود، نه الوهیه؛ (4) اما جدا از مباحث ادبی، از نظر معنی شناسی، «اله» در لغت به همان معنی معبود به کار رفته است. واژه ی «الله» نیز از اله مشتق شده است. واژه ی «اله» اعم از باری تعالی، و شامل سایر معبودانی است که ممکن است توسط انسان ها پرستش شوند؛ اما نام «الله» اسم خاص است و تنها به خداوند متعال اختصاص دارد و اسم علم برای ذات الهی است. به همین سبب، گاه دیگر اسمای حسنی، برای الله صفت قرار می گیرند:

«هُوَ اَللّٰهُ اَلْخَالِقُ اَلْبَارِئُ اَلْمُصَوِّرُ...»؛ (حشر / ۲۴)

«اوست خدا که آفریننده، پدیدآورنده و صورت آفرین است.»

۱- ر. ک: همان، فصل شانزدهم.

۲- برای آشنایی با معنی لغوی «اله» ر. ک: اسماعیل بن حماد الجوهری، «الصحاح»، ج ۶، ص ۲۲۳؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی، «قاموس المحيط»، ص ۱۲۴۲؛ احمد بن فارس، «مقایس اللغة»، ج ۱، ص ۱۲۷؛ و ابن منظور، «لسان العرب»، ج ۲، ص ۱۱۵.

۳- همان.

۴- عبدالرحمن حسن الحبنکه الميدانی، «توحید الربوبیة و توحید الالهیة و مذاهب الناس بالنسبة الیهما»، ص ۱۰.

واژه ی «اله» در قرآن، گاه به خداوند متعال اشاره دارد؛ مانند:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ (کهف/ ۱۱۰)

«بگو: جز این نیست که من همانند شما بشری هستم [دعوی احاطه بر جهان های نامتناهی و همه ی کلمات الهی نمی کنم؛ تنها فرق من با شما این است] که به من وحی می رسد که خدای شما خدای یکتاست. پس هرکس به لقای [رحمت] پروردگارش امیدوار است، باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدایش احدی را با او شریک نگرداند.»

و گاهی «اله» به خدایان دروغین اشاره دارد؛ چنان که سامری و پیروانش درباره ی گوساله گفتند:

«هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ»؛ (طه/ ۸۸)

«این (گوساله) خدای شما و خدای موسی است.»

البته برخی ادعا کرده اند که واژه ی «اله» نیز به خداوند متعال اختصاص دارد و در موارد دیگر، به صورت مجاز به کار رفته است (1). چنین سخنی با مفهوم لغوی آن منافات دارد. ازسوی دیگر، چون «اله» در قرآن در موارد بسیاری درباره ی غیر خداوند متعال به کار رفته است،

اراده ی مجاز، به قرینه نیاز دارد که در این آیات، چنین قرینه ای دیده نمی شود. ابن تیمیه نیز واژه ی «اله» را مختص خداوند - معبود حق - گرفته است که درست نیست (2).

۱- ابوالقاسم الزجاجی، «اشتقاق اسماء الله»، ص ۳۰.

۲- ابراهیم بن محمد البریکان، «منهج شیخ الاسلام ابن تیمیه فی تقرير عقیده التوحید»، ج ۱، ص ۵۱۵.

- ۴ مفهوم اله در قرآن

در قرآن واژه ی «الوهیت» به کار نرفته و تنها مفهوم «اله» آمده است. چنان که گفته شد، مفهوم «اله» در لغت به معنی معبود است؛ اما در قرآن و روایات، گاه به معنی معبود و گاهی هم به معنی الله و رب به کار رفته است. در فصل ششم به تفصیل پیرامون چه گونه گی کاربرد این دو واژه به جای یک دیگر در قرآن و حدیث بحث شد و مشخص گردید که در زبان قرآن، میان این دو مترادف وجود دارد و در غیر این صورت، برخی از آیات معنی خود را از دست خواهند داد (1).

این در حالی است که به ادعای وهابیان، «اله» صرفاً به معنی معبود است و در قرآن و روایات نیز به همین معنا به کار رفته است (2).

درمجموع، هرچند «اله» در لغت به معنی معبود است، اما در قرآن و حدیث، هم به معنی معبود و هم به معنی رب به کار رفته است. برای نمونه، اله در آیات زیر به معنی معبود است:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوًى»؛ (جاثیه / ۲۳)

«ای رسول ما! آیا می نگری آن را که هوای نفسش را معبود خود قرار داده است؟»

«فَلَا تَدْعُ مَعَ آلِ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ»؛ (شعراء / ۲۱۳)

«پس با خدا معبودی دیگر را مخوان.»

در مقابل، در بسیاری از آیات، از جمله آیاتی که به برهان تمانع اشاره دارند، «اله» به معنی رب و مدبر آمده است. جمله ی «لا اله الا الله» نیز هم توحید نظری و هم توحید عملی را دربرمی گیرد. اگر از عبارت «لا اله الا الله» صرفاً توحید در عبادت اراده می شد، برای اتمام حجت، حتماً باید توسط پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یا اهل بیت و یا صحابه بیان می گردید.

۱-همین کتاب، فصل ۶.

۲-احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، «الفتاوی الکبری»، ج ۱، ص ۲۳۴.

- ۵واژه شناسی عبادت

در معنی لغوی عبادت، نوعی اجماع وجود دارد و علمای لغت تقریباً معنی واحدی را برای عبادت ذکر کرده اند. با مراجعه به کتاب های لغت، بیش تر دو معنی که با یک دیگر ارتباط دارند، برای عبادت نقل شده است.

بیش تر اهل لغت، عبادت را به نهایت خضوع، خشوع و تذلل معنی کرده اند. رازی معنی عبادت را خضوع و ذلت می داند (1). راغب نیز به چنین معنایی اشاره دارد:

«عبودیت یعنی اظهار ذلت؛ اما عبادت واژه ی بهتری است؛ چون بر نهایت خضوع دلالت می کند؛ و تنها کسی مستحق عبادت است که نهایت بخشش و جود به دست او باشد (2).»

طریحی نیز معنی راغب را پسندیده است (3).

گروه دیگری از لغویین، در کنار خضوع و ذلت، به اطاعت نیز اشاره می کنند؛ بدین معنی که اطاعت نیز در معنای لغوی عبادت، نهفته است. به گفته ی زبیدی: «اطاعت همراه با خضوع را عبادت می گویند (4).» نظر ابن منظور نیز همین است؛ (5) اما فیروزآبادی عبادت را مطلق اطاعت تعریف می کند (6).

در این میان، باید توجه داشت که هرچند در برخی از تعریف‌ها به مفهوم اطاعت اشاره شده است، اما عبادت و اطاعت مترادف نیستند:

۱- رازی، «مختار الصحاح»، ص ۱۷۲: «اصل العبودیۃ الخضوع و الذل».

۲- راغب اصفهانی، «معجم مفردات الفاظ القرآن الکریم»، ص ۴۱۵.

۳- طریحی، «مجمع البحرین»، ج ۳، ص ۹۲.

۴- زبیدی، «تاج العروس»، ج ۸، ص ۳۳۱.

۵- ابن منظور، «لسان العرب»، ج ۳، ص ۲۷۲.

۶- مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی، «القاموس المحیط»، ص ۲۹۶.

«عبادت از نظر لغت یعنی نهایت خضوع و ذلت و اطاعت در برابر کسی که نهایت نعمت را به انسان داده است و چون خداوند چنین موجودی است، عبادت تنها شایسته ی اوست؛ اما اطاعت، عملی است که بین دو نفر که یکی از دیگری بالاتر است، انجام می شود و شامل خالق و مخلوق می گردد؛ درحالی که عبادت فقط مخصوص خالق است(1)».

بنابراین، میان عبادت و اطاعت رابطه ی «عموم و خصوص من وجه» برقرار است؛ زیرا گاهی اطاعت وجود دارد، اما عبادت نیست، مانند اطاعت فرزند از پدر، شاگرد از استاد، و زن از همسر؛ و گاهی عبادت وجود دارد، اما اطاعت نیست، مانند کسی که بت را می پرستد؛ بت معبود قرار می گیرد، اما نمی تواند دستور بدهد که اطاعت شود.

عبادت در فارسی، مترادف با «پرستش» آمده است (2). نباید فراموش کرد که واژه ی پرستش در فارسی، با معنی اصطلاحی عبادت هم معنی است، نه با معنی لغوی آن؛ چون پرستش در فارسی به معنی خضوع و خشوع صرف نیست؛ بلکه به معنی اصطلاحی عبادت است (3) که بیان خواهد شد.

۶- وهابیت و معنی اصطلاحی عبادت

انحراف وهابیت در مفهوم عبادت، از معنی اصطلاحی عبادت آغاز می شود؛ بدین صورت که مفهوم اصطلاحی عبادت در نظر وهابیان با آن چه قرآن و حدیث از این مفهوم مقدس اراده می کنند، متفاوت است و همین امر موجب گمراهی و انحراف وهابیت شده است. مفهوم عبادت در تفکر وهابی را می توان در دو سطح بررسی کرد:

۱- همان.

۲- علی اکبر دهخدا، «لغت نامه ی دهخدا»، ج ۱۰، ص ۱۵۶۸؛ و محمد معین، «فرهنگ فارسی»، ج ۲، ص ۲۲۷۲.

۳- همان.

نخست، اهمیت و جایگاه توحید عبادی در اندیشه ی اسلامی است. بخش عمده ای از فعالیت و تبلیغ وهابیان، بر ضرورت و اهمیت توحید عبادی متمرکز شده است. ابن تیمیه و پس از وی، محمد بن عبدالوهاب و پیروان او، آیات و روایات مختلفی را در عظمت و اهمیت توحید عبادی بیان می کنند. ابن تیمیه در این زمینه، آیاتی را ذکر می کند؛ مانند (1):

«وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا»؛ (اسراء / ۳۹)

«و با خدای یگانه، معبودی دیگر قرار مده؛ وگرنه حسرت زده و مطرود در جهنم افکنده خواهی شد.»

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِلَٰهَ وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ (قصص / ۸۸)

«و همراه با خدا، معبودی دیگر را مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می شوید.»

آن گاه چنین استدلال می کند:

«خداوند در این آیات نهی کرده است که در کنار او کس دیگری خوانده شود... و یا در کنار او معبود دیگری قرار داده شود؛ همان گونه که مشرکان در کنار خدا معبودهای دیگری را می خواندند. این آیات دلالت بر این دارد که نباید در کنار خداوند خدایانی را در نظر گرفت یا آنان را خواند و یا آنان را عبادت کرد(2)».

محمدبن عبدالوهاب نیز رساله ی «کشف الشبهات» خود را با چنین جملاتی آغاز می کند:

۱- احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، «الفتاوی الکبری»، ج ۶، ص ۵۶۴؛ و همو، «درء التعارض بین النقل والعقل»، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- همو، «الفتاوی الکبری»، ج ۶، ص ۵۶۴.

«بدان که توحید، یگانگی خداوند در عبادت است و این، دین پیامبرانی است که خداوند آن ها را به سوی بندگانش گسیل داشته است(1)».

۱- محمدبن عبدالوهاب، «کشف الشبهات»، ص ۱۴: «اعلم - رحمک الله - ان التوحید هو افراد الله - سبحانه - بالعباده، وهو دین الرسل الذی ارسلهم الله به الی عبادته».

توحید الوهی، رابطه ی جزء و کل معرفی می کند و می گوید: «اثبات الوهیت، موجب اثبات ربوبیت می شود(1)».

البته ابن تیمیه این نکته را فراموش کرده است که هرچند توحید عبادی بسیار اهمیت دارد و کسی که به توحید در عبادت برسد، ناگزیر به توحید در ربوبیت و اسماء و صفات رسیده است؛ اما مقدمه ی رسیدن به توحید عبادی، رسیدن به توحید ربوبی و اسماء و صفات است. تا وقتی که درک درستی از توحید ربوبی و اسماء و صفات نباشد، چه گونه ممکن است فردی به توحید در عبادت برسد؟ قرآن هدف نهایی از آفرینش انسان را توحید در عبادت بیان می کند؛ اما دست رسی به این هدف ممکن نیست، مگر آن که انسان در توحید نظری موحد شود.

در خصوص مقدم بودن توحید ربوبی و اسما و صفات بر توحید الوهی، همین مقدار بس است که بگوییم: عدم درک درست ابن تیمیه و وهابیان از توحید ربوبی و اسماء و صفات، سبب شده است که آنان در صفات خبری، رسماً به دامن تشبیه و تجسیم بیفتند. کسی که خداوند را جسم می داند و او را موجودی نشسته بر عرش می شناسد که به سبب سنگینی اش، عرش مانند بچه شتری ناله می کند، چه گونه می تواند در عبادت به توحید برسد؟ ابن تیمیه و وهابیان، خدایی را می پرستند که مانند بت ها و دیگر موجودات، فضا اشغال می کند؛ در بهشت خانه دارد و میان زمین و عرش رفت و آمد می کند(2).

ابن تیمیه دوباره ادعای خود را مطرح می کند که متکلمان اسلامی بی جهت دلایلی را برای اثبات توحید در ربوبیت بیان کرده اند؛ درحالی که هیچ انسانی در توحید ربوبی

۱- همان، ج ۵، ص ۲۵۳.

۲- ر. ک: همین کتاب، فصل ۵.

مشرک نیست و ایشان تنها در برخی از جزئیات آن منازعه کرده اند؛ (1) اما وی از این واقعیت غافل است که به جز متکلمان، پیامبران نیز در زمینه ی توحید ربوبی به استدلال پرداخته اند؛ (2) چراکه مقدمه ی رسیدن به توحید عبادی، توحید در ربوبیت است که به تعبیر قرآن، به علل مختلف ممکن است انسان آن را فراموش کند (3). جالب آن که خود ابن تیمیه نیز ناگزیر به این نکته اشاره کرده است:

«پیامبران مبعوث شده اند تا مردم را به سوی عبادت خداوند یکتا که شریکی ندارد، دعوت کنند؛ توحیدی که مستلزم توحید در ربوبیت است(4).»

چنین سخنی به خوبی به مقدم بودن توحید ربوبی از نظر رتبه اشاره دارد.

با توجه به آن چه گفته شد، هرچند توحید در عبادت - و به تعبیر ابن تیمیه و وهابیان، توحید الوهی - هدف آفرینش و سرآغاز دعوت پیامبران بوده است، اما همواره توحید ربوبی به عنوان مقدمه ی رسیدن به توحید عبادی، مد نظر پیامبران بوده است. نام گذاری توحید نظری و

توحید عملی، خود نشانگر ترتب میان این دو است؛ چراکه شناخت، مقدم بر عمل است. بنابراین، رسیدن به توحید عملی بدون توجه به زمینه های شناختی و به طور خاص توحید نظری، امکان پذیر نیست؛ هرچند کسی که به مقام توحید عملی برسد، حتماً توحید در نظر را پشت سر گذاشته است.

پرسشی که در این جا رخ می نماید این است که چرا ابن تیمیه، محمدبن عبدالوهاب و پیروان او تا این اندازه تلاش می کنند که مشرکان را در زمینه ی توحید ربوبی موحد

۱- احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، «مجموع الفتاوی»، ج ۷، ص ۵۲؛ «درء التعارض بین النقل و العقل»، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، ج ۹، ص ۳۴۴ و ۳۴۵؛ «مجموع الفتاوی»، ج ۳، ص ۶۷.

۲- ر. ک: همین کتاب، فصل ۲.۷: پیامبران و دعوت به توحید ربوبی.

۳- ر. ک: همین کتاب، فصل ۲ و ۳.

۴- احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، «الفتاوی الکبری»، ج ۶، ص ۵۶۴ و ج ۲، ص ۱۵۴؛ «درء التعارض بین النقل و العقل»، ج ۱، ص ۲۲۵ و ج ۹، ص ۳۴۴ و ۳۴۵؛ «مجموع الفتاوی» ج ۱۴، ص ۱۵.

جلوه دهند و فلسفه ی بعثت پیامبران را صرفاً دعوت به توحید عبادی، بدون توجه به توحید ربوبی بیان کنند؟

واقعیت این است که آنان بدین وسیله در پی ایجاد تشابه میان مشرکان پیش از اسلام و مسلمانان در دوره های مختلف تاریخ اسلام هستند. بدین معنی که در نگاه وهابیان، مسلمانان نیز مانند مشرکان در عرصه ی توحید ربوبی موحدند، اما در زمینه ی توحید الوهی، گرفتار شرک شده اند. گویا در آن دوران، پیامبران مبعوث شدند تا مشرکانِ موحد در توحید ربوبی را به توحید الوهی دعوت کنند و حتماً پس از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز این رسالت به دوش ابن تیمیه در قرن هفتم و پس از وی، محمدبن عبدالوهاب و پیروانش افتاده است!!! رسالتی که نه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان، و نه صحابه به آن اشاره

ای نکرده اند و صرفاً پیامبران وهابیت، یعنی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب، به آن پرداخته اند.

این پرسش، زمینه را برای تولد پرسش دیگری فراهم می کند و آن این که چرا وهابیان مسلمانان امروز را مشرک می خوانند و آنان را در ردیف مشرکان قرار می دهند؟ پاسخ به این پرسش، سطح دیگری از ادعای وهابیان درباره ی توحید عبادی را رقم می زند و آن، تعریف عبادت در نگاه آنان است.

- ۷ معنی شناسی وهابیت و توحید عبادی

معنی اصطلاحی عبادت در اندیشه ی وهابی، در مبنای معنی شناسی آنان ریشه دارد. در فصل چهارم گفته شد که وهابیت در حوزه ی معنی شناسی، به ظاهرگرایی معتقد است. مراد از ظاهرگرایی، تمسک به معنی ظاهری لفظ است؛ هرچند قرائنی برخلاف معنای ظاهری وجود داشته باشد (1). چنان که در فصل های گذشته گفته شد، چنین مبنایی وهابیت را در حوزه ی صفات خبری، گرفتار تجسیم و تشبیه کرده است (2).

در توحید عبادی نیز، ظاهرگرایی سبب شده است که وهابیت بار دیگر گرفتار انحرافی عمیق شود. بدین معنی که نگاه ظاهرگرایانه ی آنان، در برداشت آنان از معنی عبادت بسیار تأثیر داشته است. آنان هر عملی را که همراه با خضوع و خشوع باشد، با توجه به معنی ظاهری، عبادت خوانده و فاعل آن را مشرک می شمارند. برای نمونه، چون در توسل، شفاعت، ذبح، بوسیدن ضریح، نذر کردن، استغاثه و درخواست حاجت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اولیای الهی، نوعی خضوع و خشوع وجود دارد، این اعمال را عبادت، و فاعل آن را مشرک تلقی می کنند.

در مجموع، مهم ترین عنصر عبادت در نگاه وهابیان، خضوع و خشوع است که برگرفته از همان معنی لغوی است.

- ۸ توحید الوهی در نگاه وهابیت

با توجه به آن چه در معنی عبادت گفته شد، تعریف های وهابیان از توحید الوهی، بیش تر ناظر به معنی ظاهری (لغوی) عبادت است. البته در برخی از تعریف های آنان، عنصر اطاعت و حب و علاقه ی مفرط به خدا نیز دیده می شود که هیچ یک از این عوامل، به تنهایی به معنی عبادت اصطلاحی - که در قرآن و روایات استفاده شده است - نیست (3). در ادامه، به برخی از تعریف های ایشان اشاره می شود:

«عبادت یعنی ذلت و خضوع در برابر خداوند، به وسیله ی چیزهایی که دوست دارد؛ و خداوند ذبح کردن برای خودش را دوست دارد. پس هنگامی که برای او ذبح کردی،

۱- ر. ک: همین کتاب، فصل ۵.

۲- همان.

۳- ر. ک: همین کتاب، فصل ۹.

در حقیقت او را عبادت می کنی؛ و دوست دارد که او را صدا کنی و از او درخواست کنی؛ پس هنگامی که چنین کردی، در حقیقت او را عبادت کرده ای؛ و دوست دارد به او استغاثه کنی؛ پس هنگامی که استغاثه کردی، در حقیقت او را عبادت می کنی (1).»

شیخ عبداللطیف آل شیخ، از نوادگان محمدبن عبدالوهاب، در تبیین شرک عبادی، به خوبی به معنی توحید الوهی مورد نظر وهابیان اشاره می کند:

«شرک یعنی شریک قرار دادن برای خداوند در اموری که شایسته ی او و مخصوص اوست، از عبادات ظاهری و باطنی؛ مانند: حب، خضوع، تعظیم، ترس، امید، انابه و مانند آن از عبادات (2).»

تعریف های دیگری هم که وهابیان از توحید الوهی ارائه کرده اند، شبیه به این هاست. در این تعریف ها، عنصر خضوع، خشوع و حب، در کنار یک دیگر معیار توحید در الوهیت شمرده شده اند؛ درحالی که با توجه به این تعریف، اگر کسی با حالت خضوع و خشوع، از غیر خدا درخواست کند و یا کمک بخواهد و خداوند آن کار را دوست داشته باشد، شرک انجام داده

است. در این صورت، باید گفت: همه ی مسلمانان و حتی خود وهابی‌ان نیز مشرکند؛ زیرا انسان کارهای بسیاری را از روی خضوع و خشوع برای دیگران انجام می دهد، اما هرگز نمی توان نام عبادت را بر آن ها نهاد. مرحوم کاشف الغطاء در این زمینه می فرماید:

«شکی نیست منظور از عبادتی که نباید برای غیر خدا انجام داد و هرکس برای غیر خدا انجام دهد کافر می شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست؛ چنان که از ظاهر اهل لغت، همین معنی به ذهن می آید؛ زیرا اگر این معنی درست باشد، باید همه ی بندگان که در برابر مولایشان خضوع و انقیاد داشتند و یا اجیرانی که در کار اجیر می شوند و مجبورند از موجد اطاعت کنند و هم چنین تمام خدمتکاران و خدمت گزاران سلاطین،

۱- علی بن خضیر الخضیر، «التوضیح والتتمات علی کشف الشبهات»، ص ۱۳ و ۹۳.

۲- عبدالرزاق بن عبدالمحسن البدر، «القول السدید فی الرد علی من انکر تقسیم التوحید»، ص ۸۶ و ۸۷.

مشرک باشند و از این بالاتر، انبیای عظام، که در برابر والدین خویش خضوع و انقیاد می کردند(1)».

در قرآن نیز مواردی است که نهایت خضوع و خشوع وجود دارد، اما در نگاه قرآن، شرک تلقی نمی شود:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»؛ (بقره / ۳۴)

«هنگامی که به ملائکه گفتیم: بر آدم سجده کنید.»

اگر سجده که نهایت خضوع و خشوع است، نشانه ی عبادت بود، خداوند نباید ملائک را به سجده بر آدم امر می کرد.

هم چنین در داستان حضرت یوسف علیه السلام، پدر و مادر او در برابرش به سجده افتادند، اما قرآن هرگز آنان را مشرک نمی شمارد:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»؛ (یوسف / ۱۰۰)

«پدر و مادرش را بر تخت نشاند و آن‌ها در برابر او به سجده افتادند.»

نکته ی دیگری که در این تعریف‌ها به چشم می‌خورد، عنصر حب است؛ یعنی هر کاری که خداوند دوست دارد و یا از آن رضایت دارد، عبادت است؛ چنان که در تعریف ابن تیمیه از عبادت، چنین چیزی دیده می‌شود:

«عبادت اسمی است که شامل آن دسته از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری می‌شود که خدا دوست دارد و مورد رضایت اوست (2)».

اما «حب» نیز به خودی خود نمی‌تواند معنی عبادت باشد. جالب آن که خود ابن تیمیه به این نکته اعتراف کرده است. وی با استناد به آیه ی ۱۶۵ سوره ی بقره، (۳) درباره ی محبت این گونه بیان می‌کند:

۱- کاشف الغطاء، «منهج الرشاد»، ص ۵۱.

۲- احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، «العبودية»، ص ۹.

«کسی که خالق را به اندازه ی مخلوق دوست داشته باشد، مشرک می‌شود (1)».

بنابراین، «حب» خود دارای مراتب است: گاه محبت به غیر خدا به خاطر خداست و گاهی در عرض محبت خدا؛ اگر انسان کسی را به دستور خداوند یا به دلیل این که خدا آن‌ها را دوست دارد، دوست داشته باشد، محبت او «حب لله» است. چنین محبتی، مسلماً موجب شرک و خروج از دین نیست. حتی خود ابن تیمیه نیز «حب لله» را از خصوصیات اهل توحید ذکر می‌کند و بین «حب لله» و «حب مع الله» فرق می‌گذارد (2). بااین حال، ابن تیمیه توجه نمی‌کند که محبت شیعیان و دیگر مسلمانان به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت:، «حب لله» است، نه «مع الله». عشق و علاقه ی وافر شیعیان به اهل بیت:، به دلیل جایگاه اهل بیت نزد خدا، دوستی خداوند با آن‌ها، و دستور الهی درباره ی محبت به ایشان است؛ واقعیتی که متأسفانه نه ابن تیمیه و نه وهابیان آن را درک نمی‌کنند.

۱- احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، «الفتاوی الکبری»، ج ۵، ص ۲۳۸، مجموع الفتاوی، ج ۱،

ص ۷۱.

« ۲- وَالْفَرْقُ ثَابِتٌ بَيْنَ الْحُبِّ لِلَّهِ وَالْحَبِّ مَعَ اللَّهِ فَأَهْلُ التَّوْحِيدِ وَالْإِخْلَاصِ يُحِبُّونَ غَيْرَ اللَّهِ لِلَّهِ
وَالْمُشْرِكُونَ يُحِبُّونَ غَيْرَ اللَّهِ مَعَ اللَّهِ كَحُبِّ الْمُشْرِكِينَ لِإِلَهَتِهِمْ وَحُبِّ النَّصَارَى لِلْمَسِيحِ وَحُبِّ أَهْلِ
الْأَهْوَاءِ رُءُوسَهُمْ ». احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، «مجموع الفتاوی»، ج ۱۰، ص ۴۶۵.

فصل نهم: توحید عبادی در اندیشه ی اسلامی

- ۱ مقدمه

در فصل گذشته، اندیشه ی وهابیت در توحید الوهی به تفصیل بررسی گردید و تبیین شد که توحید الوهی - به گفته ی وهابیان - یا همان توحید عبادی در معنی اصطلاحی، آن گونه که وهابیان می پندارند، به معنی لغوی آن نیست؛ بلکه با توجه به قرآن، معنی اصطلاحی عبادت، مانند بسیاری از واژه های دیگر، با معنی لغوی آن متفاوت است. در این فصل به بررسی معنی اصطلاحی عبادت در اندیشه ی اسلامی بر اساس دیدگاه قرآن پرداخته می شود.

- ۲ جایگاه توحید عبادی

شکی نیست که مهم ترین هدف آفرینش، عبادت بوده است:

«وَمَا أَخْلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ (ذاریات / ۵۶)

«جن و انس را نیافریدم، مگر برای عبادت.»

ازسوی دیگر، هدف اصلی بعثت پیامبران نیز دعوت به توحید در عبادت است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (نحل / ۳۶) (1)

۱- آیات فراوانی به توحید عبادی اشاره دارند که بیش از همه، در سوره های اعراف، هود و

شعرا به آن پرداخته شده است. برخی از این آیات عبارتند از: سوره ی فصلت / ۱۴؛ انبیاء / ۲۵؛

اعراف / ۵۹، ۷۳ و ۶۵؛ هود / ۸۴؛ عنکبوت / ۱۶؛ بقره / ۸۳ و ۱۳۳؛ و مائده / ۷۲.

«و همانا در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم تا [بگوید:] خدای یکتا را بپرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.»

با توجه به آیات قرآن و منابع دینی، چنین استنباط می شود که در میان اقسام توحید، بیش از همه بر توحید در عبادت، تأکید شده است. هم چنین همه ی اندیشمندان مسلمان و تمام مذاهب کلامی، با این که در اقسام توحید نظری اختلافاتی دارند، در حوزه ی توحید عبادی، بدون هیچ اختلافی معتقدند که عبادت تنها مخصوص خداست.

البته این نکته را نیز نباید فراموش کرد که انحراف و جهل در حوزه ی نظر، انسان را به جهل و اشتباه در حوزه ی عمل می کشاند؛ ازسوی دیگر، معرفت صحیح در حوزه ی توحید نظری، زمینه های توحید در عبادت را فراهم خواهد کرد؛ هرچند ممکن است برخی با وجود توحید در ابعاد مختلف حوزه ی نظری، به دلیل لجاجت و گردن کشی، گرفتار شرک در عبادت شوند. به دلیل همین ویژگی است که در میان مذاهب اسلامی، بیش تر پیرامون توحید نظری سخن گفته شده است تا توحید عبادی؛ چون انسان تا خداوند را کاملاً نشناسد و با صفات منحصر به فرد او آشنا نشود و در یک جمله، به توحید در ربوبیت نرسد، هرگز به توحید در الوهیت نخواهد رسید. ازسوی دیگر، رسیدن به توحید ربوبیت، زمینه را برای نیل به توحید الوهیت فراهم می کند. به عبارت دیگر، هنگامی که انسان به توحید در ربوبیت رسید، چنان چه عبادت خود را برای غیر خدا انجام دهد، هیچ بهانه ای از او پذیرفته نیست و لجاجت و عناد موجب روی گردانی وی از توحید در عبادت شده است؛ اما این امری استثنایی است و هنگامی که انسان به توحید در ربوبیت رسید، عقل، منطق و فطرت خداجوی او، وی را به عبادت خداوند بی همتا وامی دارد.

- ۳ توحید عبادی در اندیشه ی اسلامی

با توجه به آن چه گفته شد، برای فهم معنی اصطلاحی توحید عبادی، توجه به چند مقدمه ضروری است:

نخست، مطلق خضوع و خشوع، عبادت نیست؛ چنان که در قرآن مجید، در مواردی نهایت خضوع و خشوع وجود دارد، اما عبادت نیست (1). به گفته ی رشید رضا:

«اگر مملوکی در برابر پادشاه اظهار خشوع کند، هرچند پای شاه را ببوسد، هنگامی که علت خشوع و خضوع معلوم است و آن، ترس از ستم شاه و یا تلاش برای دست یابی به منفعت محدود است، وی را عبادت نکرده است(2)».

دوم، در بسیاری از آیات قرآن، افزون بر خضوع و خشوع، موارد دیگری نیز به عنوان رکن دخیل در معنی عبادت ذکر شده است. برای نمونه، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا ۗ مَنْ بَعْدَ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (یونس / ۳)

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار [جهان] پرداخت. هیچ شفاعت کننده ای، جز با اذن او شفاعت نمی کند. این است خداوند، پروردگار شما! پس او را پرستش کنید. آیا متذکر نمی شوید؟!»

خداوند در این آیه ی شریفه، عبادت را آمیزه ای از پذیرش خالقیت و ربوبیت می داند. به عبارت دیگر، خداوند می فرماید: با این اعتقاد که خداوند خالق شماسست و تدبیر امور در دست اوست، او را پرستش کنید(3).

۱- چنان که در سجده ی ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام، و سجده ی والدین حضرت یوسف علیه السلام بر وی، و نیز در سورهی مائده / ۵۴، سوره اسراء / ۲۴ و... دیده می شود.

۲- محمد رشید رضا، «المنار»، ج ۱، ص ۵۷.

۳- ک: جعفر سبحانی، «وهابیت؛ مبانی فکری و کارنامه ی عملی»، ص ۶۱ تا ۶۳.

سوم، بنا بر آیات قرآن، مشرکان نه تنها در برابر بت ها خضوع و خشوع می کردند، بلکه به ربوبیت یا استقلال بت ها و یا چیزهای دیگر، اعتقاد داشتند. به عبارت دیگر، باید نوعی اعتقاد

به ربوبیت و استقلال در مخضوعه وجود داشته باشد تا مفهوم عبادت شکل گیرد. برای نمونه، می توان به آیات زیر اشاره کرد:

«...إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ» (عنکبوت/ ۱۷)

«کسانی را که غیر از خدا می پرستید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند. روزی را تنها نزد خدا بجوید و او را پرستید.»

«قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمْ مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ»؛ (سبا/ ۴)

«بگو: کسانی را که جز خدا [معبود خود] پنداشته اید، بخوانید. [آنان] هم وزن ذره ای، نه در آسمان ها و نه در زمین مالک نیستند و در آن دو شرکتی ندارند؛ و برای وی، از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست.»

این آیات شریفه به خوبی نشانگر این واقعیتند که مشرکان به رازقیت و مالکیت معبودان دروغین اعتقاد داشتند و به همین سبب، بت ها را عبادت می کردند.

«قُلِ الْوَاوِلَاءُ هُمْ فِيهِ يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ . إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْأَعْلَمِينَ»؛ (شعراء/ ۹۷-۹۸)

«به خدا سوگند که ما در گمراهی بسیار آشکاری بودیم که شما را مانند خدای جهانیان پرستش می کردیم.»

در این آیه شریفه، از نزاع مشرکان با معبودان باطل - بت ها - در جهنم سخن به میان آمده است. مشرکان خطاب به بت ها می گویند: به خدا قسم، ما از طریق حق و جاده ی

صواب دور افتاده بودیم که شما را در ردیف خداوند قرار دادیم و به پرستش شما پرداختیم(1).

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و پرستندگان ماه و ستارگان نیز نشانگر آن است که آنان به دلیل اعتقاد به ربوبیت، ستارگان، ماه و سپس خورشید را می پرستیدند(2).

در مجموع، به گفته ی ذینی دحلان، عالم بزرگ حنبلی:

«مشرکانی که آیات شرک درباره ی آن ها نازل شده است، به استحقاق بت ها برای پرستش اعتقاد داشتند و آنان را به عنوان رب، تعظیم می کردند(3)».

البته این واقعیت که مشرکان در کنار شرک الوهی، شرک در ربوبیت نیز داشتند، کاملاً بدیهی است؛ زیرا آنان به سبب ترس، طلب رزق، طلب عزت و... بت ها را عبادت می کردند. در غیر این صورت، اگر برای بت ها در همه یا یکی از ساحت های ربوبی، عظمت و یا قدرتی فراتر از قدرت بشر قائل نبودند، هرگز به بت پرستی گرایش پیدا نمی کردند.

با توجه به تمامی آن چه گفته شد، مفهوم عبادت، مفهومی بسیط نیست که صرفاً به معنی خشوع و خضوع یا محبت باشد؛ بلکه عبادت، مرکب از دو بخش است:

نخست، عقیده (اعتقاد به ربوبیت).

دوم، عمل (خضوع، خشوع، تذلل و اطاعت).

عقیده، همان اعتقاد به یکتایی و ربوبیت است. بدین معنی که انسان، معبود را به عنوان خالق، مدبر، رازق و... بشناسد. عمل نیز عبارت است از این که انسان در پی چنین اعتقادی، خشوع و خضوع کند و معبود را دوست داشته باشد.

۱- امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، «مجمعالبيان فی تفسیر القرآن»، ترجمه‌ی رضا

ستوده، ج ۱۸، ص ۳۴.

۲- انعام/ ۷۶ تا ۷۸.

۳- زینی دحلان، «فتنة الوهابية»، ص ۶.

البته در میان این دو مفهوم، آن چه اهمیت اساسی دارد، همان بخش اعتقادی است؛ یعنی نیت و اعتقاد انسان است که رنگ شرک یا توحید به عمل می دهد (1). ازسوی دیگر، عمل نیز نقش مهمی دارد؛ چراکه اعتقاد بدون عمل، ارزشی ندارد.

بنابراین، ممکن است در عملی نهایت خضوع و خشوع نباشد، اما اعتقاد به ربوبیت باشد. چنین عملی عبادت است؛ مانند این که فرد به راز و نیاز ساده ای با معبود خود بپردازد. ازسوی دیگر، ممکن است نهایت خضوع و خشوع باشد، اما اعتقاد به ربوبیت و الوهیت نباشد؛ مانند سجده ی ملائکه بر آدم علیه السلام، و نهایت خضوع و خشوع فرزند در برابر والدین. چنین عملی نیز عبادت نیست.

البته درباره ی نهایت خضوع و خشوع - یعنی سجده - گفته شده است که حتی در صورت عدم اعتقاد به ربوبیت، برای غیر خداوند انجام نشود؛ چون سجده هرچند بدون اعتقاد به ربوبیت، شرک نیست، اما حرام و نامشروع است (2).

با توجه به آن چه در معنی عبادت گفته شد، یکی دیگر از توهّمات وهابیان که مستند به آیه ی زیر است، باطل می شود:

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أُولَىٰ ۖ أَمْ لَنَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَىٰ آلِهِ زُلْفَىٰ ۚ» (زمر/ ۳)

۱- حدیث شریف «إنما الاعمال بالنیات» با عبارات گوناگون، در منابع شیعه و سنی نقل شده است. نیت را اگر به معنی عام بگیریم، شامل حوزه ی اعتقاد نیز می شود. همان گونه که ریا در عبادات، موجب شرک خفی می شود، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت فرد نیز عمل را به شرک تبدیل می کند. منابع شیعی این حدیث عبارتند از: ابن حیون، «دعائم الاسلام»، ج ۱، ص ۴؛ و شیخ طوسی، «تهذیب الاحکام»، ج ۱، ص ۱۱۶. در منابع اهل سنت: محمد بن اسماعیل صحیح بخاری، «البخاری»، ج ۱، ص ۷؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، «صحیح مسلم»، ج ۳، ص ۱۵۱۵.

۲- «أَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن/ ۱۸)؛ «و سجده گاه ها برای خداست؛ پس با خداوند هیچ کس را مخوانید.»

وجه استناد آنان به این آیه این است که مشرکان به خداوند معتقد بودند و تنها برای نزدیکی به او، به بت ها متوسل می شدند؛ اما جدا از بخش پایانی این آیه ی شریفه که مشرکان را به دروغ گویی متهم می کند، (1) مشرکان از واژه ی عبادت - نعبدهم - استفاده می کنند. با

توجه به تعریفی که از عبادت بیان شد، آنان نه تنها در مقام عمل، در برابر بت ها خضوع و خشوع می کردند، بلکه در عقیده نیز به ربوبیت آن ها اعتقاد داشتند. دلیل بر این مدعا نیز آیات پس از این آیه ی شریفه است که خداوند به ربوبیت خود، مانند آفرینش آسمان ها و زمین، نداشتن فرزند، تسخیر خورشید، ماه و (2)... اشاره می کند و همه ی این آیات که درست پس از آیه ی یادشده آمده اند، نشانگر این واقعیتند که مشرکان در حوزه ی اعتقاد نیز به ربوبیت بت ها معتقد بوده اند.

۴ - وهابیت و چالش های درونی

نه تنها مسلمانان اندیشه ی وهابیان را در زمینه ی قرائتشان از توحید به نقد کشیده اند، بلکه بسیاری از علمای حنبلی و حتی برخی از اندیشمندان پیرو این مکتب نیز پس از تأمل، به نقص ها و کاستی های این اندیشه پی برده و به نقد عالمانه ی قرائت وهابی از توحید پرداخته اند.

نکته ی قابل توجه این است که افرادی این نقدها را ارائه کرده اند که خود از نزدیک با مکتب وهابیت آشنا بوده اند و پس از سال ها ممارست و آشنایی با دیدگاه های وهابیان، به ناکارآمدی و انحراف دیدگاه های آنان پی برده اند. در ادامه، به برخی از نقدهای درونی اندیشه ی وهابیان اشاره می شود.

« ۱- إِنْ أَلَّلَ هَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ » (زمر / ۳).

« ۲- أَوَلَمْ أَرِ أَدَّ أَلَّلَ هَ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَ أَنَّهُ هُوَ أَلَّلَ هَ أَلَّوْاحِدُ الْقَهَّارُ. خَلَقَ السَّمَّاءَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ » (زمر / ۳ تا ۵).

۴ - ۱ شیخ سلیمان بن عبدالوهاب

نخستین کسی که اندیشه ی وهابیان را در حوزه ی توحید به چالش کشید، برادر محمدبن عبدالوهاب، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب بود. شیخ سلیمان از همان ابتدای دعوت محمدبن

عبدالوهاب، این حرکت را حرکتی انحرافی، و نه تنها برخلاف مذهب حنبلی، بلکه برخلاف اندیشه ی اسلامی معرفی کرد.

کتاب شیخ سلیمان با عنوان «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» (1) موجب هدایت بسیاری از وهابیان شده است. به سبب تأثیر این کتاب و روشنگری های شیخ سلیمان، وهابیان نتوانستند مردم حریمله - محل رشد و تحصیل محمدبن عبدالوهاب - را به پذیرش آیین وهابیت وادار کنند و دامنه ی روشنگری های شیخ، حتی به زادگاه محمدبن عبدالوهاب، عیینه نیز کشیده شد (2). شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در این کتاب، پس از اثبات عدم شایستگی علمی محمدبن عبدالوهاب و پیروانش، (3) با برشمردن ملاکات شرک، انحراف وهابیت درحوزه ی توحید را اثبات و مشرک شمردن مسلمانان را به شدت نکوهش می کند.

به عقیده ی وی:

«درست است که شرک گناهی است که خداوند نمی بخشد و نسبت به آن بسیار هشدار داده است، اما شرک در جایی است که فرد به وجود شریکی برای خداوند اعتقاد داشته باشد؛ چنان که مشرکان می گفتند: «هؤلاء شرکائنا»؛ اما مطالبی را که شما از خودتان می گوید و تفاسیلی که بیان کرده اید که اگر کسی فلان کار را کرد مشرک شده و از

۱- سلیمان بن عبدالوهاب، «الصوائق الالهیه فی الرد علی الوهابیه»، ص ۴۲.

۲- ر. ک: همین مجموعه، ج ۱، فصل ۱۶.

۳- در جلد اول همین کتاب، به تفصیل پیرامون جایگاه علمی محمدبن عبدالوهاب سخن گفته شد. ر. ک: ج ۱، تبارشناسی وهابیت، فصل سیزدهم.

اسلام خارج می شود، از کجا آورده اید؟! درحالی که در گذشته گفته شد که ارائه ی چنین نظریاتی، از امثال شما جایز نیست (1). ...»

شیخ سلیمان، سپس در فصول مختلف، به انواع شرک می پردازد و عدم جواز مشرک خواندن و کافر دانستن اهل قبله و مسلمانان را اثبات می کند. وی به مسائلی مانند زیارت قبور، نذر و ذبح اشاره می کند و این امور را مصداق شرک اکبر و خروج از دین نمی شمارد.

کتاب «الصوائق الالهیه» هرچند در عصر محمدبن عبدالوهاب نگاشته شد، اما هم چنان به عنوان یکی از آثار تأثیرگذار، نه تنها در مقابله با وهابیت، بلکه در بازگشت وهابیان از این مکتب انحرافی، نقش بسزایی ایفا کرده است؛ تاآن جاکه این کتاب در مدارس عربستان تحریم شده و خواندن آن ممنوع است (2).

۴ - ۲ توحید القبور و توحید القصور

یکی از قرائت هایی که به شدت دیدگاه وهابیت را در حوزه ی توحید به چالش کشید، اندیشه ی سید قطب و پس از وی، برادرش - محمد قطب - بود. سید قطب با بهره گیری از اندیشه ی سید ابوالاعلی مودودی، (3) مفهوم «جاهلیت» را از وی به عاریت گرفت و جامعه ی جهانی امروز را جامعه ای جاهلی خواند. به عقیده ی وی، جهان به

۱- سلیمان بن عبدالوهاب، «الصوائق الالهیه فی الرد علی الوهابیه»، ص ۴۲ و ۴۳.

۲- مستبصر گرامی، عصام العمد، عامل بازگشت خود و بسیاری از وهابیان را از اندیشه ی وهابی، کتاب سلیمان بن عبدالوهاب می داند. عصام علی یحیی العمد، «نقد محمدبن عبدالوهاب از درون»، ترجمه ی سید محمدجعفر نوری، ص ۱۹.

۳- برای آشنایی با اندیشه ی مودودی، ر. ک: سید مهدی علیزاده موسوی، «بررسی اندیشه ی سیاسی کلامی سید ابوالاعلی مودودی»، پایان نامه ی سطح چهار حوزه ی علمیه ی قم. سبب رشد اندیشه های الحادی، در آستانه ی سقوط به دره ی نیستی و هلاکت است. به عقیده ی سید قطب:

«ما امروز در جاهلیتی همانند جاهلیت پیش از اسلام، و حتی وحشتناک تر از آن گرفتار شده ایم. هرچه در پیرامون ماست، جاهلیت است (1)».

به عقیده ی او:

«جامعه ی جاهلی، هر جامعه ای است که عبودیت خدا را در بینش اعتقادی، شعائر تعبیدی و قانون گذاری، به خدا منحصر نکند(2)».

چنین رویکردی در اندیشه ی سید قطب، سبب شد که وی در برابر جاهلیت مدرن، دو راهکار برای مسلمانان پیشنهاد کند: هجرت و جهاد. گروهی به نام «التکفیر والهجرة» با تکیه بر اندیشه ی سید، از جامعه ی جاهلی مصر کناره گیری کردند و در میان کوهستان ها برای خود جامعه ی جدیدی تشکیل دادند. گروه دیگری روش جهادی سید را پسندیدند و گروه «الجهاد» را تشکیل دادند. این گروه رویکرد مسلحانه را در برابر دولت مصر درپیش گرفت و سرانجام انور سادات را ترور کرد.

سید قطب مبنای خاصی در اندیشه ی خود داشت. وی مفهوم «حاکمیت» را مهم ترین رکن در توحید معرفی می کرد. سید قطب با تقسیم جهان به دارالاسلام و دارالحرب، تنها یک دارالاسلام را تصور می کرد و آن سرزمینی است که در آن دولتی اسلامی برپاست و شریعت خدا بر آن حاکم است و حدود خدا اقامه می شود؛ و جز این، هرچه هست، دارالحرب است(3). بنابراین، تفسیری که سید قطب از جمله ی «لا اله الا الله» ارائه می کرد، توحید در حاکمیت بود. وی در تفسیر «لا اله الا الله» می گفت: «لا حاکمیه الا لله ولا شریعه الا من

۱- سید قطب، «نشانه های راه»، ترجمه ی محمود محمودی، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۱۵ تا ۱۱۶.

۳- همان، ص ۱۳۵.

الله، ولا سلطان لأحد علی أحد، لأن السلطان كله لله (1)». «...به عقیده ی سید قطب، آیه ی شریفه ای که هدف پیامبران را دعوت مردم به توحید عبادی بیان می کند، جمله ی دیگری نیز دارد که مورد توجه مسلمانان قرار نگرفته است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (نحل / ۳۶)

«و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم که [اعلام کند]: خدا را بپرستید و از [پرستش] طاغوت پرهیزید.»

وی معتقد بود: جنگ با جباران و ستمگران نیز یکی از اساسی ترین اهداف پیامبران بوده، که فراموش شده است و صرفاً به عبادت فردی تکیه می شود.

بسیاری این اندیشه ی سید قطب را برنتافتند و چنین پنداشتند که مراد وی از چنین رویکردی، جامعه ی آنارشیستی و دیدگاه خوارجی است. بدین معنی که وی اعتقادی به تشکیل حکومت در جامعه ندارد و مانند خوارج از آیه ی شریفه ی «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» * بی حکومتی را برداشت کرده است؛ اما نظر وی چنین نبود؛ بلکه مراد او از جامعه ی الهی، جامعه ای بود که رئیس آن بر مبنای اصول اسلامی حکم براند، و در سایه ی این حکومت اسلامی است که احکام و فرامین الهی در جامعه قابل اجراست.

چنین برداشتی از توحید سبب شد که جریان اصلاحی اخوان المسلمین مصر، در دوره ی سید قطب به جریان انقلابی تبدیل شود و خود وی نیز در سال ۱۹۶۶ م (۱۳۴۵ ش) به اتهام تلاش برای سرنگونی دولت، به دار آویخته شد (۲).

اندیشه ی سید قطب، نه تنها بر جامعه ی مصر، بلکه بر تمامی جهان اسلام تأثیراتی عمیق بر جای گذاشت. از جمله ی این تأثیرات، تعبیر وی درباره ی توحید بود. او

۱- همو، «فی ظلال القرآن»، ج ۲، ص ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶.

۲- برای آشنایی با شخصیت و اندیشه سید قطب ر. ک: علی احمدی و محمد جاسم ساعدی، «سید قطب»، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۶؛ و سیروس سوزنگر، «اندیشه های سیاسی سید قطب»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.

معنای توحید را توحید در حاکمیت و مبارزه با طواغیت و ستمگران می دانست. به عقیده ی وی، پیامبرانی همانند حضرت موسی علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام پیش از

هرچیز، برای مبارزه با طواغیت عصر خود مبعوث شدند تا مردم را از عبادت و اطاعت طاغوت ها به اطاعت و عبادت خداوند دعوت کنند.

پس از مرگ سید قطب، برادرش محمد قطب از مصر اخراج شد. تمامی کشورهای اسلامی که از گسترش و نفوذ اندیشه ی سید قطب در کشورشان می ترسیدند، از ورود او به کشور خود جلوگیری کردند؛ اما عربستان سعودی، که با جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر، رقابت تنگاتنگی برای رهبری جهان عرب داشت، محمد قطب را به عربستان دعوت کرد؛ غافل از آن که یکی از مستعدترین مناطق برای رشد و گسترش اندیشه ی سید قطب در باب توحید، در عربستان سعودی وجود دارد؛ چراکه آل سعود در این کشور، همچون طواغیت حکومت می کرد و با دشمنان و کافران اصلی اسلام که همان آمریکا، انگلیس و اسرائیل بودند، روابط تنگاتنگی داشت.

هرچند برخی از علمای درباری عربستان، مانند ربیع مدخلی، با ورود وی به عربستان مخالف بودند، اما به هر حال وی به عربستان مهاجرت کرد. ساختار مذهبی و سیاسی عربستان، محمد قطب را شگفت زده کرد؛ چراکه شیوخ وهابی با تمام وجود دم از توحید می زدند، اما توحید آنان صرفاً به نهی مردم از زیارت، توسل، ساخت بنا بر روی قبور و... محدود می شد؛ اما در برابر عمل کرد بد طاغوت (آل سعود)، نه تنها حساسیتی از خود نشان نمی دادند، بلکه اعمال زشت و غیراسلامی آنان را توجیه می کردند و مردم را از نقد و بازخواست دولت باز می داشتند.

محمد قطب در کتاب «مفاهیم ینبغی أن تصحح»، به ریشه یابی ضعف جوامع اسلامی می پردازد و نوک حملات خود را به جامعه ی عربستان نشانه می رود. به طور خلاصه، به عقیده ی محمد قطب، جهان اسلام در گذشته عظمت والایی داشت، اما امروز گرفتار بیماری، ضعف و سستی شده است. وی ریشه ی این مشکلات را تغییر معنای برخی از

مفاهیم کلیدی و زیربنایی اسلام می دانست و معتقد بود که اگر جهان اسلام بخواهد دوباره جایگاه و عظمت خود را دریابد، چاره ای ندارد جز این که این مفاهیم را با اعتماد به قرآن و سنت، به معنی اصلی خود برگرداند. وی با توجه به دیدگاه خود، پنج مفهوم بنیادین را ذکر می کند که دو مفهوم آن عبارتند از: مفهوم «لا اله الا الله» و مفهوم «عبادت(1)».

به عقیده ی وی، مفهوم «لا اله الا الله» یک مفهوم بسیط نیست - آن گونه که وهابیان بیان می کنند - بلکه مقتضیاتی دارد که عبارتند از:

(1) توحید در اعتقاد (2). توحید در عبادت (3). توحید در حاکمیت.

تمامی این سه بخش، از نظر اهمیت در یک سطحند (4)(2). توحید در قیام به تکالیفی که خداوند بر دوش انسان گذاشته است.

(5) توحید در آراسته شدن به اخلاقی که لازمه ی «لا اله الا الله» است (3).

اما مفهوم «لا اله الا الله»، رفته رفته معنی خود را از دست داد و دین به احکام فردیه محدود شد و امر به معروف و نهی از منکر نیز به مذاق سلاطین خوش نیامد و آمرین به معروف و ناهین از منکر، «معارضین» خوانده شدند و دیگر امکان روشنگری و تبیین انحرافات حکام باقی نماند و مردم تنها به خود و اعمال فردی خویش مشغول شدند (4).

به عقیده ی او، انحراف در معنی «لا اله الا الله» سبب شده است که معنی عبادت نیز تغییر کند و به عبادات فردیه، مانند نماز، روزه و حج محدود شود، و دیگر مسائل

۱- محمد قطب، «مفاهیم ینبغی أن تصحح»، ص ۱۵.

۲- همان، ص ۱۷۰.

۳- همان.

۴- همان، ص ۱۲۱ تا ۱۲۳.

وجودی انسان مورد غفلت قرار گیرد؛ که از آن جمله می توان به زندگی سیاسی انسان اشاره کرد. این در حالی است که عبادت باید بر تمامی ابعاد وجودی انسان سایه افکند (1). تک بعدی بودن انسان ها در مسأله ی عبادت، سبب شده است که مردم امور سیاسی را به دوش سلاطین بیندازند و سلاطین نیز دین را مطابق منافعشان و به هر صورتی که بخواهند، تفسیر کنند (2).

مخاطب چنین اندیشه‌هایی، در وهله‌ی اول، وهابیانی بودند که محمد قطب نمی‌توانست مستقیماً آن‌ها را مورد خطاب قرار دهد؛ اما وهابی‌ان همانانی بودند که صرفاً به ظواهر عبادت توجه داشتند و مسلمانان دیگر را تکفیر می‌کردند، ولی به سلاطین خود که غرق در فساد و تباهی بودند، نه تنها اعتراض نمی‌کردند، بلکه نقش مشروعیت بخشی به اعمال آنان را بر عهده داشتند.

در مجموع، اندیشه‌های سید قطب و محمد قطب، مفهومی را در عرصه‌ی توحید به وجود آورد که به «توحید القبور و توحید القصور»، معروف شد. به عقیده‌ی محمد قطب و پیروانش، چیزی که شیوخ وهابی در عربستان به آن پای بند بودند، صرفاً توحید قبوری بود؛ یعنی مبارزه با قبرها. آنان تمامی هم و غم خود را بر مبارزه با قبرها، تخریب آن‌ها، نهی مردم از زیارت قبور و... قرار داده بودند. سلاطین نیز با اطمینان به این که وهابی‌ان سرگرم قبورند، راهی غیراسلامی را درپیش گرفته بودند. به همین سبب، محمد قطب و پیروانی که بعدها از میان علمای وهابی به وی پیوستند، نام آن را توحید قبوری گذاشتند. به عقیده‌ی آنان، آن چه در دعوت پیامبران وجود دارد، توحید قصوری است؛ یعنی مبارزه با صاحبان قصرها، نه صاحبان قبرها. در این میان، لبه‌ی تیز چنین نظریه‌ای مستقیماً به سوی آل سعود و مشایخ درباری نشانه رفت و موجب شد،

۱- او چنین امری را از آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ إِنْ صَلَّاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ أَعْلَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ..» (انعام/ ۱۶۲) استفاده می‌کند.

۲- محمد قطب، «مفاهیم ینبغی أن تصحح»، ص ۱۲۰ تا ۱۲۷.

ازیک سو قرائت وهابی از توحید به طور جدی به چالش کشیده شود، و ازسوی دیگر، جریانی انقلابی در عربستان شکل گیرد که به آن، «جریان قطبیه» می‌گویند (1).

اندیشه‌ی سید قطب و محمد قطب، تأثیری عمیق بر جامعه‌ی عربستان نهاد. تحت تأثیر این اندیشه، وهابی‌ان که سال‌ها خودشان را با معنی ارائه شده از جانب محمدبن عبدالوهاب درباره

ی توحید سرگرم کرده و مراقب قبرها بودند و گمان نمی کردند که مفهوم دیگری نیز در این باره وجود داشته باشد، به ناگاه با قرائت جدیدی روبه رو شدند که با فضای سیاسی و اعتقادی جامعه ی آنان هم آهنگی داشت. از این رو، بسیاری از علمای وهابی تحت تأثیر اندیشه های سید قطب و محمد قطب، به توحید قبوری محمدبن عبدالوهاب و پیروان وی پشت کردند و حرکت دیگری را شکل دادند که به جریان «نوسلفی» مشهور شد (2).

۴ - ۳ نوسلفیان

نوسلفیان، گروهی از دانشمندان وهابی اند که با دیدگاه های افراطی محمدبن عبدالوهاب و جریان «ملکیه» یا همان وهابیت درباری مخالفند و اندیشه های وهابیت را

۱- برای آشنایی با این جریان، ر. ک: سید مهدی علیزاده موسوی، «جریان شناسی معاصر وهابیت» (مصاحبه)، در: فصل نامه ی «سراج منیر» (پژوهشنامه ی تخصصی نقد وهابیت)، ش ۴، زمستان ۱۳۹۰. مؤلف در سال ۱۳۸۹ با محمد قطب دیداری داشته است و بخشی از مطالب این بخش، در گفت و گوی شفاهی با وی استخراج شده است.

۲- البته وهابیان درباری کتاب های متعددی بر ضد اندیشه ی سید قطب و برادرش نگاشته اند؛ از جمله: عبدالله بن محمد درویش، «الرد الزلال فی التنبيه علی اخطاء الضلال فی اثبات شرکيات سید قطب»، العدناني، «القطبيّة هی الفتنة فاعرفوها؛ فی تبديع وتضليل سید قطب»؛ ربیع بن هادی المدخلی، «العواصم مما فی کتب سید قطب من القواصم»؛ و همو، «اضواء اسلامية علی عقيدة سید قطب و فکرة».

به نقد می کشند (1). در میان نوسلفیان، چهره های مشهوری همانند سلمان العودة و محمدبن عبدالله المسعری، (2) به تفصیل به نقد توحید وهابی پرداخته اند. برای نمونه، المسعری علت تجدید نظر خود در قرائت وهابی از توحید را به طور خلاصه این گونه بیان می کند:

«وهابیت قرائت غلطی در تعریف «عبادت» و «اله» ارائه کرده است. چنین اندیشه ای سبب می شود که بسیاری از اهل قبله مشرک تلقی شده و خارج از اسلام معرفی شوند؛ و این گناه بزرگی است که نمی توان به صرف یک اجتهاد، چنین ادعایی کرد.

هم چنین تقسیم توحید به سه قسم ربوبی، الوهی و اسماء و صفات، ناقص است. این تقسیم، نه تنها موجب ایجاد مشکل قبلی شده است، که خود پی آمدهای بسیاری دارد؛ از جمله این که اقسام دیگر توحید مانند توحید در حاکمیت را نادیده می گیرد. ازسوی دیگر، پیروان محمدبن عبدالوهاب به اموری در مباحث توحید می پردازند که هیچ فایده ی عملی ندارد؛ درحالی که از اصول غافل شده اند و متأسفانه اندیشه های خود را به سلف نسبت می دهند.

توحید وهابی متناسب با شرایط و مقتضیات زمان نیست؛ زیرا در دنیای امروز که مظاهر جاهلیت جهان را دربرگرفته است، علمای وهابی فقهای سلاطین شده اند و

۱- برای آشنایی با نوسلفیان و دیگر جریانهای موجود در وهابیت، ر. ک: سید مهدی علیزاده موسوی، «جریان شناسی وهابیت» (مصاحبه)، در: فصل نامه ی «سراج منیر» (پژوهشنامه ی تخصصی نقد وهابیت)، ش ۴، زمستان ۱۳۹۰.

۲- وی متولد مکه ی مکرمه و فرزند شیخ عبدالله بن سلیمان المسعری، رئیس دیوان مظالم عربستان است و پدر بزرگش، امام الحرمین محمد عبدالرزاق حمزه، امام جماعت و خطیب مساجد نبوی و مسجد الحرام بوده است. وی پس از آن که دیدگاه هایش به مذاق دولت عربستان خوش نیامد، مدتی به زندان افتاد و سپس به کمک معارضان سعودی، مخفیانه به یمن فرار کرد و از آن جا به لندن رفت و هم اکنون به بیان اندیشه های روشنگرانه ی خود در این زمینه، در قالب مؤسسه ی «تجدید الاسلام» و وب سایتی به همین نام، ادامه می دهد.

وارثان احبار و کاهنانند. آنان برای خدمت به سروران کافر و ستمگرشان، مردم را گمراه می کنند. چهره ی دین را تغییر می دهند و با اولیای خدا دشمن و با دشمنان خدا دوست هستند. حکام آل سعود طاغوت های زمان اند و پای کفار حربی - آمریکایی ها - را به سرزمین وحی باز کرده اند. آمریکایی ها در عربستان جولان می دهند و مشایخ وهابی با آن ها در حمله به مردم مسلمان عراق و ذلت و خواری شان، همکاری کرده و در این راه به آنان کمک می کنند. نظام آل سعود، نظام شرک و کفر و نظامی شیطانی است که اموال مسلمانان را غارت می کند.

آنان چنین کارهایی را با تمسک به توحید مزورانه و مرده که در عالم خارج هیچ فایده ای ندارد، انجام می دهند.

مشایخ وهابی همیشه در اطراف مردگان، گنبدها، درختان، سنگ ها، رمال ها و قبرها طواف می کنند. آنان در حقیقت، توحید را کشته اند و آن را داخل قبر کرده اند؛ سپس اطراف این قبر می گردند و آن را ستایش می کنند. اگر در این گفته ها شک دارید، به سخنان صریح مشایخ خائن آن ها بنگرید و در منشوراتی که به صورت رایگان توسط احزاب و گروه های وابسته به آنان توزیع می شود، دقت کنید! گروه هایی مانند «جمعیۃ انصار اهل سنۃ والحديث»، «انصار السنۃ المحمديۃ» و «جنود الصحابه» که کتاب هایی با عنوان های «طاعة الرحمن فی طاعة السلطان» و «الحاکمیۃ وفتنة التکفیر» را توزیع می کنند(1).

سلمان العوده، یکی دیگر از شخصیت های نوسلفی است که شاگرد محمد قطب بود و با تأثیرپذیری از اندیشه ی محمد قطب، دیدگاه وهابیان را به چالش کشید. وی در میان جامعه ی عربستان جایگاه ویژه ای دارد و موضع گیری های او هنگام لشکرکشی آمریکا به عراق از طریق عربستان، با تکیه بر اندیشه های سید قطب، انقلابی به پا کرد. وی در کتاب «صفة الغرباء»، به تفسیر حدیث «بدأ الاسلام غریباً وسیعود غریباً کما بدأ

۱- محمد بن عبدالله المسعری، «کتاب التوحید اصل الاسلام وحقیقه التوحید».

فطوبی للغرباء(1)» می پردازد؛ اما راه خود را در تفسیر این حدیث، از راه وهابیت جدا کرده و «غرباء» را مانند آنان بر اهل حدیث و وهابیان منطبق نمی کند(2). به همین سبب، وهابیان کتاب های متعددی بر ضد وی نوشته اند.

در مجموع به نظر می رسد، توحید وهابی دیگر نمی تواند وهابیان را نیز اقناع کند و امروزه بسیاری از طلاب جوان مدارس وهابیت، برخلاف گذشته، به اندیشه های محمد بن عبدالوهاب - چه در حوزه ی نظریه و چه در حوزه ی عمل - به دیده ی تردید می نگرند(3).

- همرزهای توحید و شرک

توحید وهابی، رفته رفته مقبولیت خود را - حتی در درون وهابیت - از دست می دهد. به همین سبب، وهابیان شیوه ی دیگری را برای حمله به عقاید مسلمانان درپیش گرفته اند. آنان با برجسته کردن برخی از اعمال عوام از مسلمین، این اعمال را به همه ی مسلمانان نسبت می دهند و به کیان اسلامی حمله می کنند؛ اما هرگز این نکته را بیان نمی کنند که علمای اسلام با بسیاری از این اعمال موافق نیستند. در بسیاری از پایگاه های اینترنتی و شبکه های ماهواره ای وهابیت، تصویرها و صحنه هایی از برخی عوام، مانند قمه زنی، زنجیرزنی با تیغ، و انجام اعمال غیرعرفی همانند چهاردست و پا روی زمین راه رفتن را به نمایش می گذارند تا سیمای شیعه را بد جلوه دهند. ازسوی دیگر، گاه تعبیری درباره ی ائمه و بزرگان دین به کار می رود که نه تنها از دیدگاه

۱- اسلام با غربت آغاز شد و در آینده نیز غریب خواهد بود و خوشا به حال غریبان.

۲- صلاح الدین مقبول احمد، «نظرات فی کتاب صفه الغرباء للشیخ سلمان العوده»، ص ۱۵ تا ۲۰.

۳- آقای عصام العماد که خود زمانی وهابی بوده و سپس مستبصر شده است، در کتاب «وهابیت نقد از درون»، به اجمال به چالش های درونی وهابیت در حوزه ی توحید اشاره کرده است.

وهابیان، بلکه از نظر شیعه نیز شرک است(1)؛ تعبیری که در ظاهر نشانگر اعتقاد به ربوبیت و یا الوهیت آنان می باشد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالَ:»(2) دو تن (گروه) به خاطر من هلاک شدند:

دوستی که اندازه نگاه نداشت و مبالغه کرد؛ و دشمنی که بیهوده سخن راند.»

هم چنین برخی از اعمال عوام، مانند تبرک به حیوانی که نقش پوستش شبیه نام یکی از بزرگان است، و یا بر اساس خواب و رؤیایی که صدق و کذب آن مشخص نیست، به چیزی

معتقد شدن، افزون بر وهن شیعه، زمینه را برای فرصت طلبی و بد جلوه دادن عقاید شیعه توسط وهابیان فراهم می کند.

در میان اهل سنت نیز چنین مسائلی دیده می شود. توسل به برخی از پیران، و یا اعتقاد به مسائل خرافی که در میان اهل سنت افغانستان و پاکستان به وفور دیده می شود، زمینه را برای بهانه جویی و حمله ی وهابیان فراهم می کند.

۱- گاه جملاتی مانند «لا اله الا علی علیه السلام»، «لا اله الا فاطمه علیها السلام» و یا

«خدای من ابی عبدالله علیه السلام» از سوی برخی شنیده می شود که شرک است.

۲- سید رضی، «نهج البلاغه»، کلمات قصار، ۱۱۷.

نتیجه

توحید به عنوان مهم ترین آموزه ی اسلامی، همواره کانون توجهات اندیشمندان مسلمان بوده است. وهابیان به دلیل قرائت غیراسلامی از توحید، تمامی مسلمانان را به شرک متهم می کنند. مسلمانان به دلیل تقدم رتبه ی توحید نظری بر توحید عملی، بیش تر بر تبیین ابعاد توحید نظری اهتمام ورزیده اند؛ چراکه عبادت خدا، بر شناخت کامل و دقیق او مترتب است و انسان، چنان چه در توحید نظری شناختی درست به دست آورد، در حوزه ی عبادت، کم تر گرفتار انحراف می شود. در این میان، وهابیان با نادیده گرفتن اهمیت توحید نظری، تمام توجه و اهتمام خود را بر توحید عملی متمرکز کرده اند.

وهابیان با تقسیم توحید به سه بخش «ربوبی»، «لوهی» و «اسماء و صفات»، قرائتی غیراسلامی از این مفاهیم ارائه داده اند. آنان به دلیل ظاهرگرایی در حوزه ی معنی شناسی و نقل گرایی در حوزه ی روش شناسی، در زمینه ی توحید اسماء و صفات گرفتار شرک شده و در گرداب تشبیه و تجسیم فرو رفته اند.

توحید ربوبی در اندیشه ی وهابیت، مسامحتاً معادل توحید نظری است. آنان توحید ربوبی را مشتمل بر توحید در تدبیر، خالقیت، رازقیت و... شمرده اند و با تکیه بر نظریات ابن تیمیه

مدعی شده اند که همه ی انسان ها در حوزه ی توحید ربوبی موحد بوده اند. بطلان این نظریه با استناد به آیات قرآنی اثبات شد و بیان گردید که محتوای بسیاری از آیات قرآن کریم، دعوت انسان ها به توحید ربوبی است.

توحید الوهی در اندیشه ی وهابی، مترادف با توحید عبادی است. ادعای اول آنان این است که پیامبران تنها برای دعوت به توحید الوهی برانگیخته شده اند. این دیدگاه، با توجه به آیات قرآن نفی شد. هم چنین مبنای ظاهرگرایانه ی آنان، سبب شده است که ایشان عبادت را بر معنی ظاهری آن که همان خشوع و خضوع است، حمل کنند. این نگرش نیز با آیات قرآن در تنافی است. با توجه به آیات قرآن، عبادت مفهومی است مرکب از صورت (خضوع و خشوع) و نیت (ربوبیت و الوهیت). خشوع و خضوع در برابر اولیای الهی بدون نیت پرستش و اعتقاد به ربوبیت، نه تنها عبادت نیست، بلکه چون به فرمان خداست، دارای اجر و ثواب است.

ایمان و کفر

ایمان در اصطلاح

واژه ی ایمان، یکی از واژه هایی است که درباره ی معنی اصطلاحی آن، دیدگاه های مختلفی ارائه شده است. چنان که گفته شد، معنای لغوی ایمان تصدیق است؛ اما در معنی اصطلاحی ایمان، این پرسش مطرح می شود که تصدیق به چه معنی و دارای چه اجزایی است. در معنی اصطلاحی ایمان، سه جزء متصور است:

(1) تصدیق به زبان (اقرار)

(2) تصدیق به قلب

(3) تصدیق به اعمال

به عبارت دیگر، معنی اصطلاحی ایمان، ممکن است یکی از این سه اصل و یا ترکیبی از آن ها باشد. همین وجوه، زمینه را برای تولید دیدگاه های مختلف پیرامون معنی اصطلاحی ایمان فراهم آورده است.

اگر به منظور ترسیم اندیشه‌ی اسلامی در مورد معنی اصطلاحی ایمان، برداری رسم کنیم، در دو طرف منتهی الیه این بردار دو عقیده‌ی انحرافی خوارج و مرجئه قرار دارند و دیگر مذاهب اسلامی در میانه‌ی آن قرار می‌گیرند(1):

جریان‌هایی که در دو سوی بردار قرار دارند، به سبب ناهم خوانی با اندیشه‌ی اسلامی، نتوانستند به حیات خود ادامه دهند و در همان قرون نخستین اسلامی، از میان رفتند و تنها نامی از آن‌ها در تاریخ فرق و مذاهب کلامی باقی مانده است.

اما متأسفانه در قرن دوازدهم، بار دیگر اندیشه‌ی افراطی خوارج زنده شد و همان گونه که تعریف خوارج از ایمان، پی‌آمدهای ناگواری را برای جهان اسلام آفرید، در قرون اخیر نیز اندیشه‌ی وهابی در حوزه‌ی ایمان و کفر، چنین شرایطی را برای جامعه‌ی اسلامی رقم زده است.

در این فصل، ابتدا دیدگاه‌های انحرافی صدر اسلام پیرامون تعریف اصطلاحی ایمان تبیین خواهد شد و سپس به تعریف آن از نگاه مذاهب اسلامی خواهیم پرداخت.

- ۴ خوارج؛ تلازم ایمان و عمل

خوارج نخستین جریان انحرافی در جهان اسلام است که تفسیری نادرست و ویرانگر از ایمان ارائه کرد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود، شکل‌گیری خوارج را پیش‌بینی کرده بود:

۱- در دو سوی این بردار، برداشت‌های التقاطی از ایمان، و در میانه‌ی آن، تعریف مذاهب اسلامی از ایمان بیان شده است.

«یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة»؛(1) از دین خارج می‌شوند، همان گونه که تیر از کمان خارج می‌شود.»

هرچند خوارج در میانه ی جنگ صفین در مسأله ی حکمیت راه خود را از اسلام جدا کردند و در آن زمان صرفاً یک گروه سیاسی شمرده می شدند، اما رفته رفته برای توجیه اعمال و رفتار ناهنجارشان، مبانی اعتقادی خاصی را برگزیدند.

باوجود عقاید متنوع خوارج، آن چه بیش از همه به شکل گیری اندیشه ی اعتقادی خوارج انجامید و در واکنش به آن نیز مذاهب دیگری به وجود آمد، قرائت افراطی خوارج از مفهوم ایمان بود. آنان با قرائتی که از ایمان ارائه کردند، تمامی مسلمانان را کافر شمردند و شاید بتوان آنان را نخستین گروه تکفیری در جهان اسلام نام نهاد(2).

مبانی اعتقادی خوارج، در دوره ی «ازارقه (3)» بعد از «محکمۀ الأولى (4)» شکل گرفت که مهم ترین آن، عقیده ی «تلازم میان ایمان و عمل» بود.

به اعتقاد خوارج، ایمان دارای سه جزء است: تصدیق (اقرار) زبانی، تصدیق قلبی و تصدیق (انجام) عملی. بر اساس این تعریف، اگر کسی به زبان و قلب به خدا ایمان داشته باشد، اما مرتکب گناه شود، ایمان خود را از دست می دهد و کافر می شود. خوارج با تکیه بر این مبنا، معتقد بودند:

۱- ر. ک: محمد بن عبدالکریم الشهرستانی، «الملل والنحل»، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲- برای آشنایی با نحوه ی شکل گیری خوارج و گروه های منتسب به آن ها، ر. ک: طاهر بن محمد البغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۷۲ تا ۹۵.

۳- «ازارقه» گروهی بودند که رهبری آن ها را «نافع بن ازرق» بر عهده داشت و بزرگ ترین فرقه از نظر قدرت و عدد در میان خوارج، همین گروه بودند. البغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۸۲.

۴- «محکمۀ الأولى» نخستین گروه خوارج بودند که در جریان مخالفت با حکمیت به وجود آمدند و به همین دلیل به آن ها محکمۀ الأولى گفته می شود. البته در این دوره، هنوز مرزهای

اعتقادی خوارج به صورت شفاف شکل نگرفته بود. ر. ک: بغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۷۴ تا ۷۸.

(1) مخالفانشان علاوه بر کفر، مشرک نیز هستند (2)(1). قاعدین خوارج - کسانی از خوارج که جنگ نمی کردند - کافرند (3)(2). سرزمین مخالفان، دار الکفر است (4)(3). کافران واجب القتل اند. کشتن زنان و فرزندان کافران نیز مباح است و کودکانشان، همیشه در آتش خواهند ماند (4).

خوارج، هر کسی را که به لشکرشان می پیوست، می آزمودند؛ به این صورت که اسیری از مخالفانشان را به وی می دادند و به او می گفتند او را بکشد؛ اگر می کشت، او را تصدیق می کردند؛ اما اگر خودداری می کرد، او را منافق و مشرک می شمردند و می کشتند (5). آنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به شهادت رساندند؛ با این توجیه که وی به دلیل پذیرفتن حکمیت کافر شده است و باید کشته شود (6).

چنین عقایدی سبب شد که خون، مال و ناموس مسلمانان لگدمال این گروه شود و تمامی سرزمین های اسلامی از نگاه آنان کفرستان شمرده شود. این در حالی بود که آنان به ظواهر اسلام مقید بودند. بسیاری از آن ها قائم باللیل و صائم بالنهار بودند؛ اما چنان که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پیش بینی کرده بود، با موضعی که درباره ی مفهوم ایمان گرفتند، از دین خارج شدند و امروز به جز نامی از آن ها باقی نمانده است. «اباضیه» که امروزه در ظاهر منتسب به خوارجند، عقایدی کاملاً متفاوت با خوارج نخستین دارند.

۱- بغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۸۳.

۲- همان.

۳- همان، ص ۸۴.

۴- همان، ص ۸۳.

۵- همان.

۶- البته خوارج عقاید دیگری، از جمله مسأله ی حاکمیت الهی یا همان «لاحکم الا لله» نیز داشتند که چون به این بحث مرتبط نیست، ذکر نشد. برای آگاهی بیش تر ر. ک: عبدالکریم شهرستانی، «الملل والنحل»، ج ۱، ص ۱۳۱.

قرائت خوارج از مفهوم ایمان، نه تنها در حوزه ی عمل ویرانی های بسیاری را به وجود آورد، بلکه در واکنش به این نظریه، دیدگاه مرجئه شکل گرفت که در نقطه ی مقابل اندیشه ی خوارج قرار داشت و توسط امویان به شدت ترویج شد.

- همرجئه؛ ایمان بدون عمل

افراطگری های خوارج زمینه را برای اندیشه ی دیگری به نام مرجئه فراهم آورد. «ارجا» در لغت، به دو معنی به کار رفته است: تأخیر و امید (1). مرجئه معتقد بودند که عمل، متأخر از ایمان است و به همین سبب، هیچ ربطی به ایمان ندارد؛ ازسوی دیگر، مؤمنان مورد نظر خود را امید می دادند که در صورت انجام گناهان، حتی گناهان کبیره، خداوند آن ها را می آمرزد. آنان ایمان را صرفاً تصدیق زبانی می شمردند. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: مرجئه توسط هفتاد پیامبر نفرین شده اند. پرسیده شد، مرجئه چه کسانی اند؟ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که می گویند ایمان تنها کلام است (2). در این میان، بنی امیه کوشیدند قرائتی جبرگرایانه از اندیشه ی ارجاء ارائه دهند که در نتیجه ی آن، نه تنها انسان با انجام گناه - هرچند بسیار بزرگ - از ایمان خارج نمی شود، بلکه انجام افعال انسان - هرچند بد - توسط خداوند انجام می شود و انسان در انجام این امور، مجبور است (3). بنی امیه بدین ترتیب، اعمال بد خود را توجیه می کردند.

۱- ر. ک: اسماعیل بن حماد جوهری، «الصحاح فی اللغة»، ج ۱، ص ۵۲ و ج ۶، ص ۲۳۵۲؛ احمد بن محمد فیومی، «مصباح المنیر»، ج ۲، ص ۱۵؛ و عبدالکریم شهرستانی، «الملل والنحل»، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲- خطیب بغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۲۰۲، به نقل از مستدرک حاکم.

۳- همان.

این عقیده در نقطه ی مقابل اندیشه ی خوارج قرار دارد. این اندیشه نیز مانند اندیشه ی خوارج، به سبب ناهم خوانی با اندیشه ی اسلامی نتوانست به بقای خود ادامه دهد و در سده های بعد، تنها نامی از آن در منابع تاریخی بر جای ماند(1).

۶- معتزله؛ منزله بین المنزلتین

معتزله، عقل گرایان جهان اسلام بودند که گروه هایی از آن ها در استفاده از عقل، افراط کردند و کوشیدند برای همه ی مسائل دینی، توجیه عقلانی ارائه کنند؛ اما با توجه به محدودیت های عقل در فهم بسیاری از مسائل غیرمادی، به بی راهه رفتند. معتزله دیدگاه های متنوعی داشتند؛ اما در معنی اصطلاحی ایمان، برای فرار از افراط خوارج و تفریط مرجئه، نظریه ی «منزله بین المنزلتین» را ابداع کردند.

به گزارش شهرستانی، اختلاف نظر حسن بصری و واصل بن عطا درباره ی مفهوم ایمان و کفر، زمینه ی به وجود آمدن اندیشه ی اعتزال را فراهم کرده است. شخصی در مجلس درس حسن بصری از او پرسید: در روزگار ما جماعتی پیدا شده اند که مرتکب کبیره را کافر می دانند. این گروه «خوارج» نام دارند. جمع دیگر معتقدند که گناه به ایمان آسیبی نمی رساند. این گروه «مرجئه» اند. عقیده ی تو در این باره چیست؟ حسن در اندیشه فرو رفت؛ اما پیش از آن که لب به سخن بگشاید، یکی از شاگردان گفت: «مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر؛ بلکه جایگاه او میان کفر و ایمان است (منزله بین المنزلتین). این مرد «واصل بن عطا» بود که نخستین عقیده ی مکتب اعتزال را بیان کرد. وی آن گاه به کنار یکی از ستون های مسجد رفت و به توضیح عقیده ی خویش

۱- برای آشنایی با چه گونه گی به وجود آمدن مرجئه و تحولات آن، ر. ک: نوبختی، «فرق

الشیعة»، ص ۷ و ۸؛ خطیب بغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

پرداخت و در پی آن، حسن بصری گفت: «اعتزل عنا واصل»؛ «(1) واصل از ما کناره گرفت». از همان روز، واصل و پیروانش به معتزله معروف شدند.

بر اساس این نظریه، کسی که به زبان و قلب، مصدّق است، اگر مرتکب کبیره شود، نه مؤمن است و نه کافر؛ بلکه مرحله ای میان ایمان و کفر وجود دارد که فسق است. کیفر فاسق نیز خلود در آتش است؛ بدین معنی که فاسق همیشه در آتش خواهد ماند (2). البته احکام دنیایی کافر، شامل فاسق نمی شود و ازسویی، عذابش هرچند بسیار شدید است و همیشه در آتش خواهد ماند، اما از عذاب کافر کم تر است. این بخش از دیدگاه معتزله، آنان را از خوارج جدا می کند؛ زیرا خوارج مرتکب کبیره را کافر می دانستند و خون او را مباح می شمردند؛ اما معتزله چنین اعتقادی نداشتند. معتزله دارای عقاید دیگری در زمینه ی توحید، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر، و عدل نیز بودند که در جای خود آمده است (3).

چنان که گفته شد، نظریه ی «منزله بین المنزلتین» در واکنش به دیدگاه های خوارج و مرجئه به وجود آمد؛ اما در منابع اسلامی، هیچ دلیلی بر این مدعا وجود ندارد و تنها ناشی از تراوش های عقلانی معتزله است. انسان در قرآن، یا مؤمن است یا کافر؛ اما فسق از صفاتی است که به سبب گناه، بر مؤمن عارض می شود (4). معتزلیان و اندیشه ی

۱- شهرستانی، «الملل والنحل»، ج ۱، ص ۶۲.

۲- ابن حزم، «الفصل»، ج ۴، ص ۷۹؛ قوشجی، «شرح تجرید الاعتقاد»، ص ۳۸۶؛ و اشعری، «مقالات الشیخ ابی الحسن الاشعری»، ص ۱۶۷.

۳- معتزلیان به پنج اصل معتقدند که اصولاً به آن ها «اصول خمس» می گویند و کتاب های متعددی نیز به همین نام برای شرح و توضیح این اصول نگاشته اند؛ از جمله: ابوهدیل علاف، «الخمسۃ اصول»؛ جعفر بن حرب، «الاصول الخمسۃ»؛ و قاضی عبدالجبار، «شرح الاصول الخمسۃ».

۴- در این زمینه، در صفحات آینده به تفصیل بحث خواهد شد.

«منزله بین المنزلتین» نیز در دوره های بعدی اسلام، چندان دوام نیاورد و ردپای آن صرفاً در کتاب های تاریخی باقی ماند.

درحالی که مهم ترین انحراف در معنی اصطلاحی ایمان، ریشه در چه گونه‌گی ارتباط میان ایمان و عمل دارد، بیش تر اندیشمندان اسلامی، اعم از شیعه و سنی، بر این عقیده اند که نه میان ایمان و عمل تلازم وجود دارد و نه کلاً عمل از ایمان متأخر و جداست؛ بلکه معنی اصطلاحی ایمان، همان تصدیق به زبان و قلب است؛ و گناه، فرد را از ایمان خارج نمی کند، بلکه موجب فسق او می شود؛ نه به این معنی که مرتبه ی دیگری غیر از مرحله ی ایمان و کفر وجود داشته باشد، بلکه فسق دامن گیر مؤمن می شود و تا وقتی عملی که مستلزم کفر باشد انجام ندهد، مؤمن است؛ اما مؤمن فاسق. بنابراین، عمل جزء معنی اصطلاحی ایمان نیست و خارج از معنی آن است. آیات زیر کاملاً به این مسأله اشاره دارند:

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛ (طه / ۱۱۲)

«و هر کس اعمالش نیکوست و (به خدا هم) ایمان دارد، از هیچ ستم و آسیبی بیمناک نخواهد بود.»

این آیه ی شریفه، بیان می کند که ایمان غیر از عمل است؛ چراکه خداوند می فرماید: «کسی که ایمان دارد و اعمالش نیکوست...»؛ بنابراین می توان کسی را تصور کرد که ایمان دارد، اما اعمالش نیکو نیست. آیه ی زیر نیز اشاره به همین معناست:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ (بقره / ۲۷۷)

«کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند.»

«وَإِنْ طَائِفَتٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ إِقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمْ فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ»؛ (حجرات / ۹)

ص: ۲۳۶

«و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند، البته شما مؤمنان بین آن ها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد، با آن طایفه ی ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا بازآید.»

این آیه ی شریفه بیان می کند که حتی جنگ نیز موجب خروج یک گروه یا فرد از ایمان نمی شود؛ چون خداوند نه تنها هنگام جنگ دو طایفه با یک دیگر، هر دو را مؤمن می شمارد، بلکه در ادامه ی آن می فرماید: «اگر یکی از آن دو گروه - مؤمن - بر دیگری ستم کرد...»؛ بی شک ستم کردن و بغی، یکی از گناهان بزرگ است؛ اما خداوند این طایفه را از دایره ی ایمان خارج نکرده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (التوبه / ۱۱۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی را پیشه کنید و از راستگویان باشید.»

خداوند در این آیه ی شریفه، کسانی را که ایمان دارند، به تقوا که همان انجام واجبات و ترک محرمات است، توصیه می کند. پس ایمان با عدم تقوا نیز جمع شدنی است؛ اما اگر عمل از اجزای ایمان بود، بیان و توصیه ی خداوند به مؤمنان به تقوا، بیهوده بود؛ زیرا در این صورت، خود آن ها تقوای الهی داشته اند که مؤمن شده اند.

در روایات نیز به این نکته کاملاً اشاره شده است. به گفته ی بخاری، هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام مأمور فتح خیبر شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به وی فرمود: برو و به چیزی توجه نکن که خداوند به وسیله ی تو دژهای خیبر را فتح کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: برای چه با آن ها مبارزه کنم؟ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: با آن ها مبارزه کن تا هنگامی که شهادت دهند: لا اله الا الله و محمد رسول الله. هرگاه چنین کردند، دیگر خون و اموال آن ها بر تو حرام است. به جز آن، حق و حسابی نسبت به خدا بر گردن آن هاست (1).

۱-امسلم، «صحیح»، ج ۴، ص ۱۸۷۲.

شافعی نیز از ابوهریره حدیثی نقل می کند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «با مردم می جنگم تا هنگامی که بگویند: لا اله الا الله. هنگامی که چنین گفتند، خون و مالشان از طرف من محترم است؛ جز آن چه از جانب خدا بر گردن آن هاست.»

به گفته ی شافعی:

«پیامبر می دانست که بنا به فرمان خدا تا هنگامی باید با مشرکان مبارزه کند که بگویند: لا اله الا الله؛ اگر چنین کردند، خون و مالشان محترم است و فقط حقوق خداوند را باید انجام دهند. مراد از حقوق خدا، احکام و مسائلی است که خداوند برای آن ها وضع کرده است. اما این که تا چه اندازه در گفته ی خود صادق یا کاذب هستند و در قلب آنان چه می گذرد، تنها خدا می داند. خداوند به قلوب آنان آگاه است و او متولی امور بندگان است... و پیامبر به همین ترتیب با مردم عمل کرد؛ یعنی بر مبنای آن چه آنان در ظاهر عمل می کردند و خداوند تنها به امور باطنی آگاه است(1)».

در منابع شیعی نیز روایات زیادی در این زمینه دیده می شود:

فردی از امام صادق علیه السلام پرسید: کم ترین اندازه ی ایمان چیست ؟ امام فرمود:

«این که به یکتایی خداوند و رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شهادت بدهد و اقرار به اطاعت کند و امام زمان خود را بشناسد. کسی که چنین باشد، مؤمن است(2)».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مناظره با خوارج که مرتکب کبیره را کافر می دانستند، با استناد به عمل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که با مرتکبان کبیره همانند مؤمنان عمل می کردند، فرمود:

«شما دانستید که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله زناکار محصنه را سنگسار می کرد؛ اما سپس بر او نماز می گذارد و خانواده اش از او ارث می بردند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قاتل را قصاص می کرد؛ اما پس از آن، خانواده اش از وی ارث می بردند. پیامبر گرامی

۱- ابوعبدالله محمدبن ادریس الشافعی، «الام»، ج ۱، ص ۱۵۸ تا ۱۵۹.

۲- محمدباقر مجلسی، «بحار الانوار»، ج ۶۹، ص ۱۶.

اسلام صلی الله علیه و آله دست دزد را قطع می کرد؛ بر زناکار حد جاری می کرد؛ اما سپس سهم آنان را از بیت المال ادا می نمود. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با توجه به گناهشان آنان را مجازات، و حقوق الهی را بر آن ها جاری می کرد؛ اما آنان را از اسلام خارج نمی نمود و نام آن ها را از میان اهلش پاک نمی کرد(1).

به سبب این آیات و روایات، می بینیم که بسیاری از علمای شیعه نیز ایمان را اقرار به زبان و تصدیق به قلب معنی کرده اند. خواجه نصیر معتقد است که ایمان، تصدیق به قلب و زبان است و تصدیق به قلب به تنهایی کفایت نمی کند؛ زیرا قرآن می فرماید:

«وَجَدُوا بِهِ^۱ اِٰسْتَيْقِنَتْهُ^۱ اَنْفُسُهُمْ^۱»؛ (نمل / ۱۴)

«با آن که پیش نفس خود به یقین دانستند که آن ها معجزه ی خداست، باز از کبر و نخوت و ستمگری آن را انکار کردند.»

هم چنین اصطلاح دوم - اقرار به زبان - به تنهایی نیز کفایت نمی کند؛ زیرا قرآن می فرماید:

«قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَبْ اَمَنْ^۱ قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا^۱ وَلَٰكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا^۱»؛ (حجرات / ۱۴)

«اعراب [بر تو منت گذارده و] گفتند: ما [بی جنگ و نزاع] ایمان آوردیم. بگو: شما که ایمانتان [از زبان] به قلب وارد نشده است، به حقیقت هنوز ایمان نیاورده اید؛ لیکن بگویید: ما اسلام آوردیم [و از خوف جان به ناچار تسلیم شدیم].»

علامه حلی در شرح کلام خواجه، این نظر را تأیید کرده است (2). فاضل مقداد نیز چنین عقیده ای دارد (3). مرحوم مجلسی در بحار می گوید:

«ایمان، عبارت است از تسلیم خداوند بودن و تصدیق به آن چه نبی آورده است، به زبان و قلب (4).»

۱- اسید رضی، «نهج البلاغة»، خطبه ی ۱۲۷.

۲- حسن بن یوسف حلی، «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد»، ص ۴۰۵.

۳- ابن عبدالله المقداد، «ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين»، ص ۴۴۲.

۴- محمدباقر مجلسی، «بحار الانوار»، ج ۶۸، ص ۲۹۶.

۸- فرق کلامی اهل سنت و مفهوم ایمان

اشاره

با توجه به آن چه بیان شد، بیش تر مذاهب اسلامی بر این عقیده اند که عمل جزء ایمان نیست و از صفات کمال (1) و یا فروع ایمان (2) شمرده می شود.

۸ - ۱ اشاعره

اشاعره به پی روی از رهبر خود - ابوالحسن اشعری - ایمان را به «تصدیق بالجنان (3)» معنی کرده اند. آنان در معنی اصطلاحی ایمان، بیش تر به همان معنی لغوی نظر داشته اند. به گفته ی اشعری:

«اگر گفته شود: ایمان به خدا در نزد شما چیست، در پاسخ می گوییم: ایمان، تصدیق خداوند است و تمامی اهل لغتی که قرآن به آن زبان نازل شده است، بر این معنی اجماع کرده اند... بنابراین، هنگامی که گفته می شود: فلانی به عذاب قبر و شفاعت ایمان دارد، مراد این است که این امور را تصدیق می کند (4)». ...

شهرستانی که خود بر مکتب اشعری است، در ترسیم عقیده ی اشعری می گوید:

«اشعری معتقد است، ایمان تصدیق به قلب است؛ (5) اما گفتن به زبان و عمل به ارکان، از فروع ایمان است. کسی که قلباً به توحید خداوند اقرار کند و با قلب، رسالت پیامبران را تصدیق نماید، ایمانش درست است و اگر بر این حال از دنیا برود، باایمان از دنیا رفته است و از ایمان خارج نمی شود، مگر با انکار یکی از این موارد (6)».

۱- جعفر سبحانی، «الایمان والکفر فی الکتاب والسنة»، ص ۱۵.

۲- عبدالکریم شهرستانی، «الملل والنحل»، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳- تصدیق به قلب.

۴- ابوالحسن اشعری، «اللمع فی الرد علی أهل الزيغ والبدع»، ص ۱۵۴.

«۱۵- الایمان هو التصدیق بالجنان».

۶- عبدالکریم شهرستانی، «الملل والنحل»، ج ۱، ص ۱۴.

چنان که می بینیم، اشعری در تعریف ایمان، صرفاً تصدیق به قلب را بیان می کند و اقرار به زبان را ذکر نمی کند. ابن فورک - از علمای اشعری - در پاسخ به این انتقاد می گوید:

«... اشعری می گفت که ایمان، تصدیق به قلب است و این اعتقاد انسانی است که در آن چه به آن ایمان دارد، صداقت دارد؛ اما اگر اقرار به زبان بدون تصدیق قلبی باشد، ایمان نیست و به همین سبب، به منافق، مؤمن گفته نمی شود(1)».

باقلائی از عالمان بزرگ اشعری نیز در تعریف ایمان که به نوعی پاسخ به پرسش بالاست، می گوید:

«حقیقت ایمان، تصدیق است و محل تصدیق، قلب است. به این معنی که در قلب تصدیق کند که خداوند واحد است، پیامبر حق است و تمامی آن چه پیامبر آورده، حق است؛ و آن چه بر زبان می آید (که به آن اقرار گفته می شود) و آن چه توسط اعضای بدن انجام می شود (که به آن عمل می گویند)، همه آینه ی چیزی است که در قلب وجود دارد و دلیل آن است(2)».

در قرآن مجید نیز آیاتی وجود دارد که محل ایمان را قلب معرفی می کنند؛ مانند:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا لَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات / ۱۴)

«اعراب [بر تو منت گذارده و] گفتند: ما [بی جنگ و نزاع] ایمان آوردیم. بگو: شما که ایمانتان [از زبان] به قلب وارد نشده است، به حقیقت هنوز ایمان نیاورده اید؛ لیکن بگویید: ما اسلام آوردیم [و از خوف جان به ناچار تسلیم شدیم]».

«أَوَّلَ نِكَاحٍ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (مجادله / ۲۲)

«آنان کسانی هستند که ایمان در قلبشان استوار گردیده است.»

۱- چون منافق به زبان اظهار ایمان می کند، اما در قلب ایمان ندارد. محمدبن فورک، «مقالات الشيخ أبي الحسن الأشعري»، ص ۱۵۲.

۲- ابوبکر باقلانی، «الإنصاف فيما يجب اعتقاده ولا يجوز الجهل به»، ص ۵۶.

البته هرچند کسی که در قلب خود ایمان دارد، معمولاً به زبان نیز اقرار می کند، اما همان گونه که از قول خواجه نقل شد، گاه تصدیق به قلب وجود دارد، اما اقرار به زبان نیست؛ زیرا ممکن است برخی به سبب لجاجت و عناد، از اقرار به ایمان خودداری کنند. به همین دلیل، معمولاً در تعریف ایمان، تصدیق به قلب و اقرار به زبان آمده است. اشعری نیز مسلماً اقرار به زبان را قبول داشته است، اما چنان که باقلانی می گوید: اگر در قلب ایمان باشد و صداقت در آن وجود داشته باشد، ناگزیر زبان و جوارح انسان آن را تصدیق خواهند کرد.

۸ - ۲ ماتریدیه

ابومنصور ماتریدی، یکی دیگر از رهبران کلامی اهل سنت، ایمان را تصدیق قلبی معنی می کند و برخی از ماتریدیان نیز ایمان را به اقرار به زبان و تصدیق به قلب معنی کرده اند. ابومنصور ماتریدی در کتاب «التوحید»، ابتدا به تفصیل به ابطال نظریه ی «ایمان فقط اقرار به زبان است» می پردازد و سپس دلایلی را برای اثبات نظریه ی خود (ایمان، تصدیق قلبی است) ارائه می کند که برخی عبارتند از: معنی لغوی ایمان همان تصدیق است. ضد ایمان، کفر است و کفر نیز به معنی تکذیب است. پس معنی اصطلاحی ایمان، تصدیق است. خداوند میان ایمان و اعمال فرق گذاشته است؛ چنان که در آیات پیشین ذکر شد. خداوند به مؤمنان ابتدا با واژه ی ایمان خطاب کرده و سپس آنان را به انجام اعمال دستور داده است و این دلالت بر جدایی ایمان از عمل دارد و (1)...

۱- ابومنصور الماتریدی، «التوحید»، ص ۴۷۳ تا ۴۷۷.

ابوجعفر طحاوی یکی دیگر از رهبران کلامی اهل سنت است و بر کتاب وی با نام «عقیده ی طحاویه» شرح های بسیاری نوشته شده و جالب آن که بسیاری از این شروح، به دست وهابیان نگاشته شده است و امروزه در حوزه های علمیه ی آن ها تدریس می شود. از آن جاکه وهابیان دیدگاه های ابوجعفر طحاوی را مطابق اندیشه های خود ندیده اند، همواره به توجیه و تأویل سخنان وی روی آورده اند. از آن جمله، معنی ایمان است که طحاوی صراحتاً می گوید:

«والإيمان هو الإقرار باللسان والتصديق بالجنان»؛⁽¹⁾

«ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است.»

وهابیان در شرح این جمله ی طحاوی، توجیهات فراوانی آورده و برخی از آنان که نتوانسته اند، این جمله ی صریح وی را توجیه کنند، ادعا کرده اند که وی در این مورد اشتباه کرده است.⁽²⁾

به طور خلاصه، با توجه به آن چه گفته شد، در تاریخ اسلام سه انحراف مهم در تعریف اصطلاحی ایمان دیده می شود: خوارج (تلازم ایمان و عمل)؛ مرجئه (عدم تلازم میان ایمان و عمل) و معتزله (منزله بین المنزلتین). همه ی این دیدگاه ها نیز به سبب مغایرت با اندیشه ی اسلامی، از میان رفته اند.

در این میان، مذاهب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت، بر این عقیده اند که عمل، خارج از ایمان است و ایمان به معنی تصدیق قلبی و اقرار به زبان است. نتیجه ی چنین برداشتی، این واقعیت است که مرتکب گناه - حتی گناه کبیره - چنان چه به قلب و زبان ایمان داشته باشد، کافر نیست و نمی توان حکم کافر را بر وی جاری کرد.

۱- ابوجعفر الطحاوی، «العقیده الطحاویه»، ص ۳۳۱.

۲- برای نمونه، ر. ک: ناصر الدین البانی، «شرح البانی بر عقیده طحاویه»، ص ۳۳۱ تا ۳۳۶.

- ۱ مقدمه

در فصل گذشته روشن شد که ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است؛ و عمل جزء آن نیست، بلکه خارج از آن است. در این جا این پرسش مطرح می شود که اگر عمل خارج از ایمان است، رابطه ی آن دو با یک دیگر چیست و عمل چه نقشی در ایمان انسان ایفا می کند. در این فصل با پاسخ به این پرسش، به بررسی رابطه ی میان «ایمان و عمل» و نیز رابطه ی «اسلام و ایمان» پرداخته خواهد شد.

- ۲ رابطه ی ایمان و عمل

اشاره

همان گونه که در فصل گذشته گفته شد، ریشه ی تمامی اختلافات در مفهوم اصطلاحی ایمان، رابطه ی ایمان و عمل است و این که آیا عمل جزء ایمان است یا بیرون از آن. در اندیشه ی اسلامی، هرچند عمل خارج از مفهوم ایمان است، اما رابطه ای تنگاتنگ با آن دارد و در کیفیت و مراتب ایمان، نقشی کلیدی را ایفا می کند.

پیش از پرداختن به رابطه ی ایمان و عمل، توجه به مقدمات زیر ضروری است:

- ۲ - ۱ گستره ی عمل

هرچند از واژه ی عمل، اعمال جوارحی (بدنی) به ذهن متبادر می شود، اما با عنایت به آیات قرآن - چنان که بیان خواهد شد - عمل مرتبط با ایمان، صرفاً فعل بدنی نیست؛ بلکه مراد از عمل، گستره ی وسیعی است که شامل رفتارهای بدنی (اعمال جوارحی)

ص: ۲۴۷

مانند نماز، روزه، حج، جهاد و زکات، عواطف درونی (اعمال جوانحی) مانند محبت، بیم، ترس، خشوع، ذکر و تفکر، و آزمون های الهی نیز می شود.

- ۲ - ۲ مراتب و درجات ایمان

ایمان، هرچند تصدیق به قلب و اقرار به زبان است، مراتب و درجات گوناگونی دارد و همین عامل نقش اساسی در سرنوشت و سعادت انسان ایفا می کند. انسان هرچه بیش تر درجات

ایمان را طی کند و از نردبان یقین و تصدیق بالاتر رود، سعادتمندتر خواهد شد. قرآن درباره ی مراتب و درجات ایمان می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ»؛ (فتح / ۴)

«اوست که آرامش را بر دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ (انفال / ۲)

«مؤمنان راستین فقط کسانی اند که وقتی خدا نزدشان یاد شود، دل هایشان می ترسد، و هنگامی که آیات او بر آنان تلاوت گردد، بر ایمانشان می افزاید، و در کارها و برنامه ها، تنها بر پروردگارشان توکل می کنند.»

با نگاهی به آیات قرآن و احادیث، مشاهده می شود که آن چه مراتب ایمان را می سازد و موجب رشد و تعالی انسان می شود، استحکام ایمان در قلب، و مواظبت و ممارست در اعمال است.

هرچه قلب از یقین مستحکم تر و قدرتمندتری برخوردار باشد، مرتبه و درجه ی ایمان، بالاتر خواهد بود. قرآن می فرماید:

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّ ۚ عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکاثر/ آیات ۳-۸)

ص: ۲۴۸

«باز چنان نیست که شما می پندارید. به زودی خواهید دانست، چنان نیست که شما گمان می کنید. اگر شما (به آخرت) علم الیقین داشتید، (به سراغ این موهومات و تفاخرها نمی رفتید). شما قطعاً جهنم را خواهید دید! سپس (با ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.»

در سوره ی واقعه نیز خداوند می فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ»؛ (واقعه / ۹۵)

«قطعاً این سخن، راست و درست است و شک و تردیدی در آن نیست.»

با عنایت به این آیات، به خوبی مشاهده می شود که مراتب یقین، نقش مهمی در درجات ایمان دارد. هرچه یقین قلبی بیش تر باشد، انسان می تواند به درجات بالاتری دست یابد. یقین، خود دارای سه مرحله یا سه درجه است (1): علم الیقین: علمی که در آن، انسان از دلایل مختلف، به چیزی ایمان آورد؛ مانند کسی که با مشاهده ی دود، به وجود آتش ایمان پیدا می کند (2). عین الیقین: مرتبه ای که در آن، انسان به درجه ی مشاهده می رسد و با چشم خود، مثلاً آتش را مشاهده می کند.

(3) حق الیقین: بالاترین مرتبه ی یقین است. انسان در این مرتبه، همانند کسی است که وارد آتش شده و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد (1).

مرحله ی نخست یقین، جنبه ی عمومی دارد؛ مرحله ی دوم، برای پرهیزگاران؛ و مرحله ی سوم، مخصوص خاصان و مقربان است.

به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عرض شد: شنیده ایم برخی از یاران عیسی علیه السلام روی آب راه می رفتند؟! حضرت فرمود:

«لو كان يقينه اشد من ذلك لمشي على الهواء»؛ «اگر یقینش از آن محکم تر بود، بر هوا راه می رفت (2)»!

۱- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، «تفسیر نمونه»، ج ۲۷، ص ۲۸۵.

۲- همان.

مرحوم علامه طباطبایی پس از ذکر این حدیث می افزاید:

«همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر دور می زند. بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه ی الهیه بیش تر گردد، اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد(1)».

در حوزه ی عمل نیز چنین است. در آیات بسیاری از قرآن، معیار درجه بندی و ارتقای وجودی انسان، انجام اعمال صالح و مرضی خداوند ذکر شده است - که در همین فصل، به مناسبت به آن ها اشاره خواهد شد - به این معنی که درجات ایمان، مستقیماً تحت تأثیر اعمالی است که فرد آن ها را انجام می دهد. بنابراین، مرتبه ی ایمان ارتباط مستقیمی با یقین قلبی انسان و میزان اعمال او دارد. به فرموده ی امام صادق علیه السلام:

«ایمان به منزله ی نردبانی است که ده پله دارد و باید پله به پله از آن بالا رفت. کسی که در پله ی دوم قرار دارد، به آن که در پله ی اول است، نباید بگوید: تو ایمان نداری. همین طور کسی که در پله ی بالاتر تا پله ی دهم قرار دارد، نباید افراد پایین تر از خود را بی ایمان بداند.... پس اگر کسی در مرحله ی پایین تری از ایمان است، او را با آرامی و نرمی به درجه ی ایمان خود بکشانید و چیزی که توانایی آن را ندارد به او تحمیل نکنید که موجب شکست او خواهد شد؛ چراکه هرکس مؤمنی را کوچک کند، لازم است برای اصلاح و جبران شکست او اقدام نماید(2)».

در برخی از روایات نیز اصحاب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از نظر ایمان درجه بندی شده اند؛ چنان که گفته اند: «مقداد» در پله ی هشتم ایمان، «ابوذر» در پله ی نهم و «سلمان فارسی» در پله ی دهم قرار داشتند(3).

۱- همان.

۲- محمدبن یعقوب کلینی، «اصول کافی»، ج ۲، ص ۳۲.

۳- محمدباقر مجلسی، «بحار الانوار»، ج ۲۲، ص ۳۵۱.

۱۳- اجتماع ایمان و شرک

ایمان، امری است ذومراتب، و ماهیتی نسبی و اضافی دارد؛ بدین معنی که ممکن است فردی در نخستین مرتبه ی ایمان باشد، اما گرفتار مراتبی از شرک نیز باشد. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی:

«پس همان طور که ممکن است دل آدمی یک سره بستگی به زندگی دنیای فانی و زینت های باطل آن پیدا کرده و به کلی هر حق و حقیقتی را فراموش کند، و نیز ممکن است مانند مخلصین از اولیای خدا، از هرچیز که دل را مشغول از خدای سبحان می سازد، منقطع گشته، به تمام معنی و با تمامی دل متوجه خدا شده، لحظه ای از او غافل نشود و در ذات و صفات خود جز به او آرام نگیرد و جز آن چه او می خواهد نخواهد، هم چنین ممکن است سهمی از آن و سهمی از این را باهم داشته باشد(1)».

قرآن در آیه ی شریفه ی زیر با اشاره به این حقیقت می فرماید:

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ (یوسف / ۱۰۶)

«و بیش ترشان به خدا ایمان نیاورند، مگر آن که مشرک باشند».

این آیه به این واقعیت اشاره دارد که ایمان بیش تر کسانی که ایمان آوردند، آمیخته به شرک است(2).

در برخی از آیات دیگر نیز می توان درجات پایین ایمان را که با برخی از اعمال ناشایست جمع می شوند، مشاهده کرد:

«وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَهُمْ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»؛ (توبه / ۵۴)

«به نماز نیایند جز با حالت کسالت، و انفاق نکنند جز با حالت کراهت».

«يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا»؛ (آل عمران / ۱۸۸)

«دوست دارند در برابر کاری که نکرده اند، ستایش شوند».

۱- محمدحسین طباطبائی، «المیزان»، ج ۱۱، ص ۲۷۸، ذیل آیه ی ۱۰۶ سوره ی یوسف.

۲- همان.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«بنده ای نیست که در قلبش سفیدی است. هنگامی که گناهی بکند، در آن لکه ای سیاه هویدا می شود. اگر توبه کند، آن سیاهی از میان می رود و اگر بر گناه اصرار ورزد، آن لکه ی سیاه بیش تر می شود؛ تا آن جاکه تمامی سفیدی را می گیرد و آن فرد هیچ گاه به سوی خوبی باز نمی گردد؛ چرا که خداوند فرموده است: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۲).» (۱)

ازسوی دیگر، با مراجعه به مراتب توحید و شرک و هم چنین ایمان و کفر، به نظر می رسد مراتب کامل ایمان برای بیش تر افراد بشر حاصل نمی شود. تعداد محدودی از انسان ها هستند که وجودشان در تمامی ابعاد، خدایی باشد. علل مختلفی نیز برای نرسیدن به مراتب بالای ایمان وجود دارد. در بخش توحید و شرک، به تفصیل علل روی آوری انسان به شرک بیان شد. در ایمان و کفر نیز همان موارد، مانند عدم معرفت، دنیاپرستی و هواپرستی دیده می شود.

البته نباید این نکته را فراموش کرد که هرگز ایمان با شرک جلی، قابل جمع نیست. شرکی که با برخی از مراتب ایمان جمع می شود، شرک خفی است (۳).

۴- عمل بدون ایمان

با توجه به آیات و روایات، عملی که عنصر ایمان در آن نباشد، هیچ فایده ای ندارد. آیات بسیاری در قرآن هست که عمل همراه با کفر و بدون ایمان را بی ارزش می شمارد؛ هرچند دارای فایده ی مادی برای فرد و دیگران باشد:

« ۱- نه، آیات قرآن افسانه نیستند؛ بلکه گناهایی که همواره مرتکب می شوند، بر دل هایشان زنگار شده است؛ ازاین رو حق را در نمی یابند». (مطففین/ ۱۴).

۲- محمد بن یعقوب کلینی، «اصول کافی»، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳- سید محمد حسین طباطبایی، «المیزان»، ج ۱۱، ص ۲۷۸، ذیل آیه ی ۱۰۶ سوره ی یوسف.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمُ الْهُمُ كَسَرُ ابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ آلًا لَهُ عِنْدَهُ قَوْفًا هَاهُ حِسَابُهُ»؛ (نور / ۳۹)

«کسانی که کفر ورزیدند، اعمالشان مانند سرابی در بیابانی است که فرد تشنه، آن را آب می پندارد؛ تا نزد آن آمد و آن را چیزی نیافت و خدا را نزد آن یافت؛ پس حسابش را پرداخت.»

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمُ الْهُمُ كَرَمٍ إِذِ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَصِيفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ»؛ (ابراهیم / ۱۸)

«حکایت اعمال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند، حکایت خاکستری است که در روزی طوفانی، باد آن را پراکنده سازد. از آن چه فراهم کرده اند، بر هیچ یک قدرت ندارند.»

«وَقَدِمْنَ إِلَىٰ مَوْعِدٍ لَّهُنَّ فَعَلْنَ هَبَّ هَبَّ مَنثورًا»؛ (فرقان / ۲۳)

«و آمدیم به سوی هر عملی که انجام داده اند و آن را غباری پراکنده ساختیم.»

آیات یادشده به خوبی نشانگر این واقعیتند که عمل بدون ایمان، ارزشی ندارد و نقطه ی آغازین حرکت به سوی خدا، ایمان مرکب از اقرار به زبان و تصدیق به قلب است؛ و سپس اعمال، مراتب کمال را برای انسان فراهم می کند.

- ایمان مقتضای عمل

با توجه به آن چه گفته شد، رابطه ی ایمان و عمل کاملاً مشخص می شود؛ بدین معنی که نقش عمل در ایمان، رقم زدن درجات و مراتب آن است. به عبارت دیگر، ایمان درحالی که با اقرار و تصدیق در وجود آدمی شکل می گیرد، جز هنگامی که مقرون به عمل باشد، رشد و تعالی نمی یابد و انسان را به مراحل کمال نمی رساند؛ پس عمل، نه عین ایمان، بلکه مقتضای آن است. ازسوی دیگر، عمل بدون ایمان نیز ارزشی ندارد؛ زیرا ایمان ریشه و جهت دهنده به عمل است و صلاح و شایستگی و حُسن فاعلی فعل

بستگی به آن دارد. اگر عملی بدون ایمان به خدا انجام شود، در سعادت حقیقی انسان تأثیر نخواهد داشت؛ گرچه کردار نیکویی بوده و منافع بسیاری در دنیا برای فرد یا دیگران داشته باشد.

با توجه به آن چه گفته شد و با نگاهی به آیات قرآن، ارتباطی تنگاتنگ میان عمل و ایمان، وجود دارد. این ارتباط، از ابعاد مختلف قابل بررسی است:

در برخی از آیات، به ارتباط اعمال جوارحی (بدنی) با ایمان اشاره شده است:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ...» (مؤمنون / ۱-۹)

«به راستی که مؤمنان به سعادت دست یافتند؛ آنان که در نمازشان فروتن اند؛ و آنان که از کار بیهوده روی گردان اند؛ و آنان که اموال خود را به وسیله ی انفاق پاک می سازند...»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حجرات / ۱۵)

«مؤمنان کسانی اند که به یکتایی خدا ایمان آورده و رسالت فرستاده ی او را باور کرده و در آن چه بدان گرویده اند، تردید نکرده اند، و با مال و جانشان در راه خدا کوشیده اند (برای رضای خدا، وظایف مالی و بدنی خود را انجام داده اند)؛ تنها اینان اند که در ادعای ایمان راست می گویند.»

«إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذْ ذُكِّرُوا بِهِ لَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (سجده / ۱۵)

«تنها کسانی به نشانه های ربوبیت ما ایمان دارند که وقتی آن نشانه ها را به آنان یادآوری کنند، برای سجده به درگاه خدا بر زمین می افتند و پروردگارشان را همراه با ثنایی شایسته و نیکو، از هر بدی و کاستی پیراسته می شمرد؛ بی آن که ذره ای تکبر ورزند.»

در برخی از آیات نیز اعمال به منزله ی صفات و ویژگی های مؤمنان آمده است؛ اما تنها به اعمال جوانحی و قلبی اشاره شده است:

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ . وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَّةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (مؤمنون / ٥٨-٦٠)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی درآیید، و از گام های شیطان پی روی نکنید که او دشمنی آشکار است.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُنْتُمْ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»
(بقره / ۱۸۳)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده است؛ همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند، نوشته شد؛ تا پرهیزگار شوید.»

«إِنَّكُمْ أَنتُمُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُخَوِّفُ أُولَىٰ آءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ»
(آل عمران / ۱۷۵)

«این فقط شیطان است که شما مؤمنان را از دوستان شرک پیشه ی خود می ترساند؛ پس اگر به راستی مؤمن اید، از آنان نترسید و از عذاب من بیم داشته باشید (1).»

...«وَعَلَىٰ آلِهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ (آل عمران / ۱۶۰)

...«پس مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.»

اعمال، گاه عرصه ی آزمودن و تعیین مرتبه ی ایمان هستند. خداوند می فرماید:

«أَحْسِبَ أَنَّاسُ أَنْ يُتْرَكَوَأَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ . وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ (عنکبوت / ۲-۳)

«آیا مردم پنداشته اند به صرف این که گفتند ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند و با سختی هایی که درستی و نادرستی ایمانشان با آن ها آشکار می شود، آزموده نمی شوند؟ به یقین ما تمام کسانی را که پیش از اینان بودند و ادعای ایمان می کردند با مشکلات آزمودیم. قطعاً خدا کسانی را که راست گفته اند و نیز مدعیان دروغ گو را با آشکار شدن آثار صدق و کذبشان، معلوم و مشخص خواهد ساخت.»

خداوند، گاه انسان را به سختی ها و بلايا مبتلا می کند تا درجه ی ایمان او مشخص شود:

«إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدُاؤُهُ الْبَيْنَ الْأَسْوَدِ وَلِيَعْلَمَ
الَّذِينَ آمَنُوا»؛ (آل عمران / ۱۴۰)

«اگر در آن جنگ گزندى به شما رسيد (گروهى از شما كشته و گروهى زخمى شدند)، به آن
مردم كفريشه نيز گزندى مانند آن رسيد. پس جاى اندوه نيست. ما اين روزها

. ۱- هم چنين توبه / ۳؛ و مائده / ۵۷.

(روزهاى شكست و پيروزى) را ميان مردم مى گردانيم تا كارهاىي كه بايد انجام شود، به انجام
برسد و خدا كسانى را كه ايمان آورده اند، مشخص سازد(1).

«وَمِنْ أَصْوَافِكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعُ أَنْ فَبِأَذُنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (آل عمران / ۱۶۶)

«آسيب هاىي كه در جنگ اُحد - روزى كه آن دو گروه به مصاف هم رفتند - به شما رسيد، به
اذن خدا بود، تا آن چه را كه بايد انجام شود، به انجام رساند و مؤمنان را مشخص سازد.»

درمجموع، مى توان چنين نتيجه گرفت كه ايمان و عمل، ارتباطى بسيار وثيق و نزديك با يك
ديگر دارند و عمل بدون ايمان، ارزشى ندارد. ازسوى ديگر، راه رشد و كمال انسان نيز تنها از
طريق عمل - قلبى و بدنى - ميسر است. خداوند در آيات زير به خوبى چنين مفهومي را
مشخص کرده است:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ
بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (نحل / ۹۷)

«هرکس - از مرد يا زن - كاري شايسته كند و باايمان باشد، قطعاً او را به حياتى پاك زنده
خواهيم داشت و به چنين كسانى بر پايه ي بهترين كاري كه انجام مى دادند، پاداش خواهيم
داد.»

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حَسَنُ مَا بِ»؛ (رعد / ۲۹)

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، چون دلشان به یاد خدا آرامش یافته است، خوش ترین زندگی را خواهند داشت و برای آنان فرجامی نیکو خواهد بود.»

در پایان توجه به این نکته ضروری است که در برخی از روایات، در ظاهر، عمل جزو ایمان شمرده شده است. چنان که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«إِنَّ الْإِيمَانَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ (2)».

۱- هم چنین احزاب/ ۱۸ تا ۱۹.

۲- الصدوق، «الخصال»، ج ۱، ص ۸۴.

با توجه به آیاتی که پیرامون جدایی ایمان از عمل ذکر شد و با توجه به مراتب و درجات مختلف ایمان، چنین احادیثی اشاره به مرتبه ی والای ایمان دارند. چراکه - برای مثال - در حدیث از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«هیچ زناکاری زنا نمی کند، در حالی که مؤمن است؛ و هیچ دزدی سرقت نمی کند، تا وقتی که مؤمن باشد (1)».

شکی نیست که افراد زناکار و یا سارق، در شریعت مقدس اسلام، دارای مجازات های خاصی هستند و انجام این مجازات، کفاره ی گناه آنان است. چنان که در صفحات پیشین از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در استدلال با خوارج بیان شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین افرادی را کافر نمی شمرد. بنابراین چنین احادیثی نیز به مراتب کمال ایمان اشاره دارند؛ مانند این حدیث که «لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد»، که مراد، نماز کامل است (2).

در این جا نیز معنای حدیث باید این باشد که مراتب بالای ایمان هیچ گاه به وجود نمی آید، مگر با شناخت قلبی (تصدیق)، اقرار به زبان و عمل به ارکان دین. آن چه این مطلب را تأیید می کند، بیان متعلقات ایمان در قرآن است؛ بدین معنی که در قرآن، اموری که ایمان به آن ها

تعلق می گیرد و در صورت فقدان آن ها، انسان از دایره ی ایمان خارج می شود، ذکر شده است؛ بنابراین در غیر این موارد، انسان - هرچند ممکن است مؤمن فاسق شود - کافر نمی شود(3).

۱- النسائی، «السنن»، ج ۸، ص ۶۴؛ «قطع السارق»، ح ۴۸۷۰؛ محمد بن یعقوب کلینی، «الکافی»، ج ۲، ص ۲۴.

۲- برای آشنایی بیش تر، ر. ک: جعفر سبحانی، «الایمان والکفر فی الکتاب والسنه»، ص ۲۲ تا ۲۳.

۳- در فصل بعد، متعلقات ایمان به تفصیل بررسی خواهد شد.

- ۶ رابطه ی اسلام و ایمان

اسلام در لغت، به معنی انقیاد و تسلیم است و شخص مطیع و فرمان بر را در لغت، «مسلم» یا «مسلمان» می گویند (1). تسلیم و انقیادپذیری به دو صورت متصور است:

نخست، انقیاد ظاهری و تسلیم پذیری از روی اضطرار و اجبار؛ چنان که قرآن می فرماید:

«قَالَ الْأَعْرَابُ آمَنَ قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا لَا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ (حجرات/ ۱۴)

«بادیه نشینان گفتند: ما ایمان آوردیم. به آن ها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید تسلیم شدیم.»

دوم، انقیاد اختیاری و تسلیم حقیقی:

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ (مائده/ ۱۴)

«بگو: من فرمان یافته ام که نخستین کسی باشم که تسلیم فرمان خدا شده ام.»

«اسلام»، در اصطلاح به دین و آیینی آسمانی اطلاق می شود که از جانب خداوند به پیامبران نازل شده است تا از طریق آن، مردم را هدایت کنند. اسلام به این معنی، خود به دو قسم تقسیم می شود:

نخست، اسلام به معنی عام؛ اسلام بدین معنی شامل تمام ادیان آسمانی می شود که خداوند از آغاز آفرینش، توسط پیامبران برای هدایت جامعه ی انسانی و برای تمام مکلفین فرستاده است:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (آل عمران / ۱۹)

«دین در نزد خداوند، اسلام است.»

«هُوَ سَمَّٰكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»؛ (حج / ۷۸)

«ابراهیم علیه السلام از قبل شما را مسلمان نامید.»

۱- ابن فارس، «معجم مقاییس اللغة»، ج ۳، ص ۹۰؛ ابن منظور، «لسان العرب»، ج ۲، ص ۲۰۸۰.

دوم، اسلام به معنی خاص؛ اسلام در معنی خاص خود، به آیین و دینی اطلاق می شود که کامل ترین مرحله ی ادیان آسمانی است و توسط پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، برای هدایت انسان ها نازل شده است.

از ویژگی های مهم دین اسلام می توان به جهان شمول بودن و کامل بودن این دین اشاره کرد. چنان که قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»
(اسراء / ۲۸)

«و ما تو را جز برای همه ی مردم نفرستادیم تا [آن ها را به پاداش های الهی] بشارت دهی و [از عذاب او] بترسانی؛ ولی بیش تر مردم نمی دانند.»

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً»؛ (اعراف / ۱۵۸)

«بگو: ای مردم! من فرستاده ی خدا به سوی همه ی شما هستم.»

خداوند هم چنین درباره ی کامل بودن دین اسلام می فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً»؛ (مائده / ۳)

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین

[جاودان] شما پذیرفتم.»

با توجه به آن چه در تعریف ایمان و اسلام گفته شد، میان این دو مفهوم، تفاوت وجود دارد. «اسلام» به معنی تسلیم در برابر خداست؛ خواه این تسلیم، از عمق جان باشد و یا تنها به زبان آوردن کلمه ی توحید و گواهی به نبوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله باشد؛ ولی «ایمان»، گفتن به زبان و تصدیق و عقیده ی قلبی به خداست. بنابراین، قلمرو اسلام گسترده تر از قلمرو ایمان است. اسلام شامل تسلیم ظاهری و باطنی می شود؛ ولی ایمان، تنها در تسلیم باطنی به کار می رود.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«الایمان ما کان فی القلب والاسلام ماعلیه التناکح والتوارث وحقنت به الدماء والایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان»؛ «(1) ایمان در قلب وجود دارد و اسلام چیزی است که بر اساس آن، ازدواج و ارث مشروعیت می یابد و خون محترم شمرده می شود. ایمان با اسلام شریک است؛ اما اسلام با ایمان شریک نیست.»

در نتیجه، رابطه ی این دو مفهوم، رابطه ی عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی در هر ایمانی، اسلام هست و در هر اسلامی، ایمان نیست.

مرحوم شیخ صدوق در مقام تشبیه می گوید:

«هر مؤمنی مسلمان است، اما هر مسلمانی مؤمن نیست و مثال آن مانند کعبه و مسجد است. کسی که داخل کعبه شود، داخل مسجد نیز شده است، اما هر کسی که داخل مسجد شود، داخل کعبه نشده است (2)».

۷- متعلقات ایمان

چنان که گفته شد، ایمان به معنی اقرار به لسان و تصدیق به قلب است، اما متعلق اقرار و تصدیق چیست؟ یعنی انسان باید به چه چیزی ایمان داشته باشد تا گرفتار کفر نشود؟ و مرزهای کفر و ایمان کجاست؟

در قرآن مجید، آیاتی که به مسأله ی ایمان پرداخته اند، متنوعند. برخی از آیات، صرفاً مسلمانان را به ایمان دعوت می کنند، مانند:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛ (مریم/ ۹۶)

«کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند رحمان محبت آنان را در دل ها می افکند.»

۱- محمدباقر مجلسی، «بحار الانوار»، ج ۹۸، ص ۲۴۹؛ و ج ۷۸، ص ۱۷۷.

۲- شیخ صدوق، «الهدایة»، ص ۵۴، مؤسسه الامام الهادی (ع)، ۱۴۱۸ ق.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ ۖ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ (نحل/ ۹۷)

«هرکس از زن و مرد کار شایسته ای انجام دهد، درحالی که مؤمن باشد، پس حتماً به او زندگی پاک و پاکیزه ای می بخشیم.»

در کنار این دسته از آیات، آیاتی هستند که متعلقات ایمان را بیان کرده اند و توضیح این آیات شمرده می شوند. در ادامه، با استفاده از آیات قرآن، متعلقات ایمان به طور خلاصه بیان می شود.

گام اول در ایمان، اقرار و تصدیق به نبوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران الهی است؛ زیرا ایمان به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، لازمه ی اقرار و تصدیق به دیگر مبانی اسلام است. اگر انسان رسالت پیامبر را انکار کند، راهی برای ایمان به مبانی دیگر دین باقی نمی ماند:

«فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»
(اعراف / ۱۵۸)

«پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش؛ آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد؛ و از او پی روی کنید تا هدایت یابید.»!

البته در کنار ایمان به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، ایمان به پیامبران دیگر نیز از متعلقات ایمان شمرده می شود. به فرموده ی قرآن:

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِهِمْ أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمِنْ أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ»؛ (بقره / ۴)

«و آنان که به این قرآن که بر تو فروفرستاده شده و به کتاب های آسمانی دیگر که پیش از تو نازل گردیده است، ایمان دارند.»

خداوند در جای دیگر می فرماید:

«قُولُوا آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ مَا أَنْزَلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛ (بقره / ۱۳۶)

«بگویید: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آن چه بر ما نازل شده و آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردیده، و [هم چنین] آن چه به موسی و عیسی و پیامبران [دیگر] از طرف پروردگار داده شده است؛ و در میان هیچ یک از آن ها جدایی قائل نمی شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.»

با پذیرش رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، پذیرش اموری که مستقیم یا غیرمستقیم به مسأله ی رسالت و پیامبری مربوط می شود نیز جزء متعلقات ایمان شمرده می شود؛ مانند ایمان به کتاب های آسمانی، از جمله قرآن. اگر انسان رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را پذیرفت، باید به مجموعه ی آموزه هایی که آن حضرت آورده است، به صورت کامل ایمان داشته باشد:

«أَفْتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمِا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا أَلَّاهُ بِغَفِلٍ غَمًّا تَعْمَلُونَ» (بقره / ۸۵)

«آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان چیزی نخواهد بود و در روز رستاخیز، به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شود؛ و خداوند از آن چه انجام می دهید، غافل نیست.»

اما با توجه به گستردگی آموزه های دین، انسان به همه ی آن ها اشراف کامل ندارد؛ به همین سبب، آموزه های دین را می توان به دو بخش تقسیم کرد: آموزه هایی که انسان اجمالاً می داند که از جانب خداوند نازل شده اند، و آموزه هایی مانند توحید، قیامت، و

وجوب نماز، زکات و...، که انسان به آن ها علم تفصیلی دارد (1). در چنین مواردی، ایمان به هر دو بخش، جزء متعلقات ایمان شمرده می شود. به گفته ی قاضی عضالدین ایجی:

«ایمان در نزد ما و نزد سایر بزرگان، مانند قاضی (باقلانی) و استاد (ابواسحاق اسفرائینی)، تصدیق پیامبر در چیزی است که به آن مبعوث شده. اگر علم تفصیلی وجود دارد، ایمان تفصیلی لازم است، و اگر علم اجمالی به آن وجود دارد، ایمان اجمالی کفایت می کند (2).»
به گفته ی تفتازانی:

«ایمان، تصدیق پیامبر در چیزی است که به آمدن آن توسط پیامبر علم داریم؛ یعنی ایمان به چیزی که بودن آن در دین، مشهور است و دانستن آن، نیاز به دلیل و استدلال ندارد؛ مانند

یگانگی آفریدگار، وجوب نماز و حرمت شراب و مانند آن؛ و هر آن چه به صورت اجمال ملاحظه شده است، ایمان اجمالی به آن کفایت می کند و هرچه به صورت تفصیل بیان شده است، ایمان تفصیلی می طلبد. برای نمونه، اگر از کسی درباره ی وجوب نماز و حرمت شراب پرسیده شود و وی آن دو را تصدیق نکند، کافر است؛ و این قول، مشهور است و جمهور علما بر این عقیده اند (3).

- ۷ - ۲ غیب

«غیب» مصدر «غاب» و به معنی «از دیده نهان شدن» است؛ اما این واژه بیش تر به معنی اسم فاعل خود، یعنی «غایب» به کار می رود و مطلق «نهان شدن از حواس» در آن منظور است، نه فقط «نهان بودن از دیده (4)». «غیب، یکی دیگر از متعلقات ایمان است

۱- جعفر سبحانی، «الایمان والکفر»، ص ۴۷.

۲- عضدالدین الایجی، «المواقف»، ص ۳۸۴.

۳- التفتازانی، «شرح المقاصد»، ج ۵، ص ۱۷۷.

۴- راغب اصفهانی، «المفردات القرآن»، ج ۱، ص ۴۷۵.

و مؤمن کسی است که به آن ایمان داشته باشد. در قرآن، حدود شصت بار واژه ی غیب به کار رفته است. غیب، در تقابل با عالم شهادت و به معنی اخبار و امور نهان است که خداوند از آن ها آگاه است. این واژه در قرآن یک بار به عنوان متعلق ایمان ذکر شده است:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ (بقره/ ۳)

«[پرهیزکاران] کسانی [هستند] که به غیب (آن چه از حس پوشیده و نهان است) ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آن چه روزی شان کرده ایم، انفاق می کنند.»

هرچند ایمان به غیب تنها یک بار به صورت مستقیم در قرآن آمده است، اما دارای مصادیق مختلفی مانند خدا و ملائکه است که در قرآن بارها به آن ها اشاره شده است.

خدا مهم ترین متعلق ایمان در قرآن کریم است؛ بلکه از نظر رتبه و درجه، والاترین و مهم ترین متعلق ایمان است که بدون اعتقاد به او، ایمان تحقق نخواهد یافت. آیاتی که به ایمان به خدا سفارش کرده اند، بسیارند؛ از جمله:

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...»؛ (طلاق / ۱۱)

«و هر که به خدا ایمان آورد و کار شایسته کند، او را به بهشت هایی درآورد که از زیر آن ها جوی ها روان است.»

در برخی از آیات، حتی از «مؤمنان» خواسته شده است که به خدا ایمان آورند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ...»؛ (نساء / ۱۳۶)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، به خداوند ایمان بیاورید.»

در مفهوم این که مراد قرآن از ایمان آوردن مؤمنان به خدا چیست، تفاسیر گوناگونی ارائه شده است؛ (1) اما به هر حال، نشانگر اهمیت خداوند در مسأله ی ایمان است. هم چنین ایمان به خدا شامل ایمان به همه ی حوزه های توحید، اعم از توحید نظری و عملی می شود (2).

قرآن پس از توحید، بیش ترین اهمیت را به معاد و آخرت داده و موضوعات مختلفی را پیرامون آن بیان کرده است. در قرآن، معاد چنان روشن تلقی شده است که تنها متجاوزان و گناهکاران از پذیرش آن سر باز می زنند:

«الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بَيَّومِ الدِّينِ . وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»؛ (مطففین / ۱۲-۱۳)

«کسانی که روز جزا را انکار می کنند. تنها کسی آن را انکار می کند که متجاوز و گنهکار است.»

از سوی دیگر، در بسیاری از آیات، ایمان به آخرت و قیامت در کنار ایمان به خدا ذکر شده است:

«...إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ (نساء / ۵۹)

«...اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.»

«مَنْ كَانَتْ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»؛ (بقره / ۲۳۲)

«کسانی از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارند...»

«وَلِكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»؛ (بقره / ۱۷۷)

۱- برای آشنایی با تفاسیر مختلف پیرامون این آیه، ر. ک: ابوالفضل روحی، «ایمان»، در:

«دانشنامه‌ی موضوعی قرآن»، پایگاه مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

۲- در فصل‌های گذشته، به تفصیل پیرامون توحید نظری و توحید عملی توضیح داده شد.

«بلکه خوبی آن است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورید.»

هرچند موارد دیگری از متعلقات ایمان نیز در کتاب خداوند شمرده شده است، اما تصدیق موارد یادشده، اموری مانند ایمان به وجود فرشتگان و کتب آسمانی را نیز شامل می‌شود. بنابراین، ارکان اساسی ایمان، اصول یادشده است که خود شامل موارد دیگری می‌شوند که اجمالاً بیان شد. در نتیجه، عدم اقرار و عدم تصدیق هر یک از محورهای فوق، مترادف با کفر است.

هم چنین باید توجه داشت که متعلقات ایمان، به صورت مطلق هستند؛ بدین معنا که انکار هر یک از آن‌ها، مستلزم کفر می‌شود و باید به تمامی آن‌ها ایمان داشت. اگر کسی به سه رکن ایمان داشته باشد و تنها یک رکن را نپذیرد، و یا در جایی که به ایمان تفصیلی نیاز است -

مانند مباحث توحید - به اجمال ایمان داشته باشد، چیزی مانع کفر او نمی شود. به فرموده ی قرآن:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا؛ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» (نساء / ۱۵۰-۱۵۱)

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند، و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند، و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم، و می خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرنند و ما برای کافران عذابی خفت آور آماده کرده ایم.»